

بنام خدای معلولان و موفق ها

معلولیت و موفقیت (جلد سیزدهم)

محمد نظری گندشمین

کارشناس ارشد روانشناسی



فهرست مطالب :

- (۱) مقدمه نویسنده (محمد نظری گندشمین)
- (۲) محمود پاکزاد آموزگار ناشنویان و بنیانگذار مجتمعی آموزشی ناشنویان
نیمروز
- (۳) سید رضا قلی شهیدی و شیدا شهیدی
- (۴) امیر سلامی سردبیر ماهنامه علم و فرهنگ ویژه نابینایان
- (۵) هنگامه صابری نابینایی که موفق شد در هاروارد تحصیل کند
- (۶) جمشید سرحدی هنرمند نقاش ناشنوا
- (۷) هاشم بدری ، به نابینایان آموزش نقاشی می‌دهم
- (۸) اقدس ناظوری ، این خانم کارآفرین «معلولیت» را شکست داد
- (۹) گفتگو با «ریما سرکیسیان» یکی از هنرمندان آرامنه
- (۱۰) کاظم البرز کوه
- (۱۱) مریم عدالت جو جوان موفق کم بینا، کم شنوا و معلول جسمی
- (۱۲) ناهید مزینانی، هنرمند ناشنوا
- (۱۳) سید حیدر شهرستانی، ناشنوا انیمیشن ساز
- (۱۴) محسن آخوندی، هنرمند ناشنوا

(۱۵) مرجان خسروپناه، هنرمند ناشنوا

(۱۶) زهره حسن زاده، هنرمند ناشنوا

(۱۷) رضا محمودی، ناشنوا، محقق و مدرس زبان اشاره و گوینده خبر

ناشنوایان

(۱۸) علیرضا میرزا رضایی هنرمند نقاش ناشنوا

(۱۹) مهرداد صدوری مینیاتورست ناشنوا

(۲۰) مصاحبه همشهری محله با معلولین موفق منطقه ۴ (۶)، (آتیشا شاه

محمدلو ،سید حسن مقیمی ،

(۲۱) مرتضی کشاورز)

(۲۲) مصاحبه با خانم فهیمه تقوی طبری از اعضاء موفق جامعه معلولین

(۲۳) علی تیموری

(۲۴) معلولین موفق (علی حاجیزاده ،احمد غلامی ، عنایت حیدری ،مریم

روزمند)

مقدمه نویسنده :



جهان و زیسن ، هیچ وقت خالی از مشکلات نبوده است و نیست و نخواهد بود. به این فکر نکنیم که چگونه می توانیم مشکلات وسختی ها را در این جهان ویا از زندگی خودمان ریشه کن کنیم ، که این کار اصلا شدنی نیست و به جای این بهتر است که روش مقابله و برخورد و کنار آمدن (روش حل مسأله) با مشکلات وسختی ها را یاد بگیریم. تنها در این صورت است که می توانیم یک گام مثبت و مفید برای زندگی خودمان یا دیگران برداریم. این سختی ها است که انسان را سخت و سرسخت می کند ، وگرنه روبرو شدن با آسانی ها برای همه آسان است و این سختی هاست که تحمل کردنش برای همه آسان نیست. از آنجا که زندگی بطور مطلق با آسانی به پیش نمی رود ، لذا نداشتن قدرت تحمل سختی ها ،

ممکن است برخی افراد ضعیف‌الاراده و ضعیف‌النفس (کسانی که قدرت و مهارتِ مهار و کنترل و هدایت خویشتن را ندارند) را دچار مشکل کند ، به طوری که در برابر سختی‌ها کم‌آورند و خودشان را از دست بدهند یا وضع بدی پیدا کنند. گاه سختی‌ها فقط به این دلیل سخت هستند که یا برخورد درست با سختی‌ها را نمی‌دانیم یا قدرت تحمل کافی و وافی را برای سختی‌ها نداریم ، مثلاً خیلی افراد سالم جسمانی هستند که بخاطر نداشتن قدرت تحمل سختی‌ها و ناتوانیها در سازگاری با سختی‌ها ، دست به خودکشی می‌زنند ، در حالی که خیلی از معلولان جسمی - حرکتی هستند که با وجود وضع دشوار و سخت جسمی که دارند ، که به تبع آن در زندگی هم مشکلات متعددی دارند ، نه تنها هیچ وقت به خودکشی فکر نمی‌کنند بلکه با وجود تمام مشکلات و سختی‌های ناشی از معلولیتی که دارند ، باز قصد دارند با وضع موجود خودشان ، در برابر سختی‌ها مقاومت می‌کنند و حتی غالب و پیروز و موفق می‌شوند و به پیامدهای مثبت و شگفت‌انگیزی هم دست می‌یابند. درواقع این ضعف روانی یا قوّت روانی ماست که ضعیف بودن یا سرسختی ما را تعیین می‌کند ، نه اینکه صرفاً با چه مشکلاتی و سختی‌هایی روبرو باشیم. درواقع یکی از رازهای موفقیت معلولان موفق ، همین قدرت تحمل سختی‌ها (منظور از قدرت تحمل سختی‌ها ، صرفاً به صورت منفعل و خنثی دریافت کردن سختی‌ها نیست، بلکه قدرت تحمل یعنی با وجود سختی‌ها به پیش رفتن و سرسختی خود را نشان دادن و به مرحله عمل رساندن) و کشف و شناسایی راه‌های درست و مناسب برای برخورد با سختی‌هاست.

محمود پاکزاد

آموزگار ناشنوایان و بنیانگذار مجتمع آموزشی ناشنوایان نیمروز



محمود پاکزاد در سال ۱۳۱۶ در تهران به دنیا آمد و دیپلم ریاضی را از دبیرستان هدف گرفت. او چون قصد رفتن به کشور آلمان و تحصیل در رشته معماری داشت ، بخاطر نرفتن به نظام وظیفه و جلوگیری از فاصله افتادن در ادامه به تحصیل ، در دبیرستان بامداد به تحصیل پرداخت و بعد از اخذ دیپلم ادبی به دانشگاه در قای محمود پاکزاد رشته زبان و ادبیات فارسی راه یافت و همچنین در آموزش و پرورش به طور موقت مشغول به کار شد. چون منزل پاکزاد خیلی نزدیک دبستان کرولالهای باغچه بان واقع در خیابان رامسر بود ، با توصیه رئیس ناحیه آموزش و پرورش به این دبستان اعزام شد.

پاکزاد با دیدن کودکان معصوم ناشنوا و تشویق های جبار باغچه بان که خود صادقانه به ناشنوایان خدمت می کرد ، به تدریس به این کودکان آنچنان علاقمند شد که فکر رفتن به

آلمان در ذهنش کمرنگ و سپس برای همیشه محو گردید. او بعد از مدتی کار، به پیشنهاد باغچه بان و موافقت وزارت فرهنگ در جهت استفاده از بورس یکساله تربیت معلم کرولال مدرسه ناشنویان کلارک که در اختیار دبستان کرولالهای باغچه بان گذاشته شده بود، به آمریکا اعزام شد و در اثر حمایت‌های بی دریغ باغچه بان به مدت دو سال و نیم به فراگیری دانش مربوط به تعلیم و تربیت و روانشناسی کودکان ناشنوا پرداخت. جبار باغچه بان در مقدمه کتاب "حساب" (۱۳۴۴) که آن را به ثمینه باغچه بان تقدیم کرده بود، چنین می نویسد: او [محمود پاکزاد] را به آمریکا فرستادم تا از بورس یک ساله تربیت معلم کرولال که در اختیار این آموزشگاه گذاشته شده بود، استفاده کند ولی متأسفانه در سال اول به علت بی کفایتی در زبان انگلیسی با گریه نوشت که من از آمدن [به آمریکا] پشیمانم زبان انگلیسی را نمی دانم و حاضرم با خرج خود به ایران برگردم... من یک سال با نوشتن نامه های شش هفته صفحه ای و فلسه بافی ها به او امید دادم و او را در آمریکا نگه داشتم و از آموزشگاه کلارک تقاضا کردیم که بورس یک ساله ایشان را یک سال دیگر تمدید کنند....

پاکزاد در بازگشت به ایران، به همراه دوست دیرینه اش " پرویز حقیقت " که توسط باغچه بان برای استفاده از بورس دولت فرانسه به آن کشور فرستاده شد، با عنوان دبیر در دبستان کرولالهای باغچه بان مشغول به کار شد و گاه با هم به عنوان معلمان سرخانه کودکان کرولال، آموزش قبل از دبستان را می دادند.

قبول مسئولیت دبیر کلی کانون کرولالهای ایران در سال ۱۳۴۲ توسط محمود پاکزاد که با تشویق جبار باغچه بان و موافقت علی سر تپی به عنوان رئیس هیئت مدیره کانون همراه بود، موجب تقویت موقعیت او در میان ناشنویان و اولیای آنان گردید. در این دوره پاکزاد به ادامه تحصیل در سطح فوق لیسانس علوم اجتماعی موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی پرداخت و در کنار آن، به تحقیقات خویش درباره الفبای زبان فارسی در راستای تدریس به شاگردان ناشنوا توسعه بخشید.

خلاصه جبار باغچه بان به شاگردان خویش - محمود پاکزاد و پرویز حقیقت - سخت دل بست و امیدوار بود که آنان در کنار دخترش ثمینه باغچه بان راه او را ادامه بدهند. اما آرزوی او در شهریور ۱۳۴۴ (یک سال قبل از درگذشتش) با ناکامی مواجه شد، زیرا اعلان پاکزاد و حقیقت را در روزنامه های آن روزگار خواند که از اولیای کودکان برای ثبت نام در دبستان جدید التاسیس دعوت به عمل آورده بودند. باغچه بان در این زمینه می نویسد: "همین دو جوان که آنها را دوست می داشتم و در حق شان اینگونه کمک ها را کردم و امیدوار بودم که آنها با کار کردن در این آموزشگاه، از معلمان بر جسته این آموزشگاه و مربیان معلم کرولالها خواهند بود، به طور سری کار کردند و چند نفر از معلمان این آموزشگاه را نیز برداشته برای خود دبستانی باز کردند آنها هم نه مستقیماً برای کرو لاله ها. {هر دو} در عالم معلمی این خیانت را که سزاوار یک معلم نیست و از ایشان انتظار نداشتم، کردند. حتی در روزنامه ها چنین اعلانی منتشر نمودند که ما با ده سال سابقه خدمت در آمریکا، اروپا و ایران و [اخذ] تخصص وارد کار تعلیم و تربیت شده ایم و در تابلو دیواری نوشتند "متخصصین تعلیم و تربیت از آمریکا و اروپا". این امر یک گناه غیر قابل عفو از زبان و قلم یک معلم و خیانت بزرگی بر وطن است. زیرا اینها تحصیلات خود را در ایران پایان داده و تخصص خود را در آموزشگاه کرولالهای باغچه بان به دست آورده اند و در آمریکا و اروپا نه فقط وارد خدمتی نشده اند بلکه دو سال و یک سال طرز تحصیل آنها در آمریکا و فرانسه بوده که عرض شد... وزارت آموزش و پرورش از آنها پرسید که کدام ده سال در آمریکا و اروپا سابقه خدمت بدست آورده اید؟ و با چه نیت و حق زحمات استادان و آموزگاران خود را انکار کرده اید؟ آیا این امر شرم آور نیست؟"

به نظر می آید که پاکزاد به خاطر آشنایی کامل با روش آموزشی شفاهی که در مدرسه ناشنویان کلارک (واقع در ایالت ماساچوست) و نیز مدرسه ناشنویان لکزینگتون (واقع در ایالت نیویورک) رواج داشت، آنچنان که بایست نمی توانست با به کار بردن روش آموزشی آمیخته

باغچه بان در ایران موافق باشد. در نتیجه پاکزاد از تدریس در دبستان کروزالهای باغچه بان چشم پوشی کرد و به همراه دوست دیرینه خویش پرویز حقیقت تصمیم به بازگشایی مدرسه نیمروز بعد از اخذ مجوز وزارت آموزش و پرورش را گرفت و اعلان مربوطه را به روزنامه ها داد.

پاکزاد در این زمینه چنین ی گوید: " در یکی از روزهای سرد زمستان سال ۱۳۴۳ جملاتی که حکایت از خود بزرگ بینی و اعضاء آموزش ناشنویان می کرد ، سبب شد که در آن شب با تعمق در سخنان او [جبار باغچه بان] که این انحصار طلبی را در حد جاه طلبی و ناتوانی دیگران بیان می داشت، تصمیم به تاسیس موسسه ای آموزشی در حد بالا برای کودکان ناشنوا بگیرم و در شهریور ۱۳۴۴ با تلاشی شبانه روزی امتیاز نیمروز صادر گردید و با همیاری یاران دیگری از جمله پرویز حقیقت ،ادژامیر جلالی ، تورج حکیمی ،عبدالباقی یزدانی و فرنگیس فرید ، مدرسه نیمروز بنیان یافت که ضمن شکست انحصار آموزشی ، موجب ایجاد میدان رقابت بین دو مدرسه [نیمروز و باغچه بان] در جهت اصلاح شیوه های تدریس و بکار گیری تکنیک های متنوع آموزشی گردیده است"....

به گفته ثمینه باغچه بان : " پدرم از چنین رقابت آموزشی نه تنها گریزان نبود بلکه استقبال کرد اما ناراحتی او از موضوع دیگری بود و آن را در مقدمه کتاب حساب مطرح نمود." جبار باغچه بان در آن کتاب می نویسد: " وزارت آموزش و پرورش بدون اطلاع من به آنها [پاکزاد و حقیقت] اجازه کار خصوصی و تاسیس دبستان داده است. در صورتی که بر طبق آیین نامه وزارت آموزش و پرورش ، نباید بدون اطلاع و رضایت کتبی از رئیس دبستان ، آموزگاران آن دبستان را به محل دیگر منتقل کنند. بخصوص این آموزگاران ، با زحماتمان در این دبستان پرورش یافته اند. این همان بار سنگینی بود که ۳۲ سال است رنج آن جز من برای کسی محسوس نبود. اگر من در این عالم فرسوده پیری ، این دختر [ثمینه] را نداشتم، حال من از چه قرار بود؟"

مدرسه ناشنویان نیمروز در شهریور ۱۳۴۴ توسط پاکزاد در ساختمانی مسکونی واقع در منطقه عباس آباد تهران تاسیس شد و پس از مدتی به خیابان کارگر شمالی (۳۰ متری)، کوچه خوشنویسان انتقال یافت.

اولین کودک ناشنوایی که در نیمروز ثبت نام کرد، نو آوری به نام عباس کاشانی بود و سپس کیومرث گیتی و لیلا فرازبان تنها شاگردانی بودند که تا اول مهر ۱۳۴۴ در این مدرسه ثبت نام کرده بودند در حالیکه هفت تن از همکاران پاکزاد آماده آموزش به کودکان ناشنوا بودند. در واقع، تبلیغات و پشتکار زیاد پاکزاد و دوست دیرینه اش پرویز حقیقت در مقابل درگیری و مشغولیات فکری جبار باغچه بان و نیز مرضی شان، موجب شد مدرسه نیمروز روز به روز بیشتر بتواند خود را به عنوان رقیب درجه یک در مقابل مجموعه منسجم باغچه بان مطرح نماید در حالیکه مدرسه ناشنویان افتا (منصوره میرزایی) که در سال ۱۳۴۴ (همزمان با تاسیس مدرسه نیمروز) تاسیس شده بود، چنین جو رقابتی را بوجود نیاورد. پاکزاد در کنار امور آموزشی، سمت های غیر رسمی و افتخاری متفاوتی همچون مشاور فدراسیون ورزشهای ناشنویان ایران، عضو هیات امنای سازمان رفاه ناشنویان و در نهایت عضویت هیئت مدیره جمعیت حمایت کودکان کرو لال را داشت. او بعد از کناره گیری دکتر هما آهی در اسفند ۱۳۵۵، به عنوان دوّمین مقام رسمی در تاریخ آموزش و پرورش ناشنویان، مسئولیت ریاست دفتر آموزش کودکان استثنایی را به عهده گرفت و برای این کار از مدیریت مدرسه نیمروز بعد از حدود ده سال استعفا داد. در این دوره، کتاب مشهور "هیاهو در دنیای سکوت" توسط پاکزاد نوشته شد که تاکنون بارها تجدید چاپ شده است. البته ناگفته نماند این کتاب به خاطر داشتن مطالب انعطاف پذیر همچون محکوم کردن تمام روشهای موجود آموزشی ناشنویان بجز روش آموزش شفاهی که در مدرسه آمریکایی ناشنویان کلارک مروج آن می باشد، نیز بی اعتنایی به ارزش فرهنگ زبان اشاره ناشنویان، زیاد مورد استقبال خود

ناشنوایان تحصیل کرده قرار نگرفت. بدین ترتیب، کانون ناشنوایان (کرولالهای سابق) ایران در پائیز ۱۳۷۴ آن را از سری انتشارات خویش حذف کرده است.

البته پاکزاد به منظور کاهش حساسیت های ناشنوایان تحصیل کرده، توضیحاتی به آن کتاب در چاپ پنجم افزوده است اما مطلب اصلی به همان شکل باقی ماند. دوره مدیریت پاکزاد در دفتر آموزش کودکان استثنایی که الحق در ترویج روش آموزش شفاهی در تمام مدارس ناشنوایان کشور و تضعیف روش آموزشی آمیخته باغچه بان نقش تاثیر گذاری داشت، در اول سال ۱۳۵۸ به پایان رسید و بعد از آن، پاکزاد خود را بازنشسته کرد. بدون شک بایستی گفت پاکزاد در میان پیشگامان آموزش و پرورش ناشنوایان در ایران، به عنوان بزرگترین حامی سازمان غیر دولتی و یژه ناشنوایان یعنی کانون ناشنوایان ایران شناخته می شود زیرا علیرغم گرفتاریها و مسئولیتهای گوناگون، مقام دبیرکل این کانون را از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۷۸ به مدت ۳۶ سال حفظ کرد و در سال ۱۳۷۳ قطعه زمینی از اراضی فرحزاد یعنی فاز هفت شهرک غرب (قدس) را به طور رایگان برای کانون ناشنوایان ایران در سایه دوندگی های زیاد گرفت تا کانون برای همیشه از معضل "خانه به دوشی" خلاص بشود. اکنون ساختن بنای نیمه کاره کانون ناشنوایان ایران با همت جناب آقای مهندس میرحیدر و افراد نیکوکار و تلاش ناشنوایان فعال بالاخره به مرحله پایانی رسیده و اکنون مورد استفاده ناشنوایان قرار گرفته است.

در سایه کوشش و تلاشهای زیاد پاکزاد، مدرسه نیمروز در ساختمان جدیدی با چهار طبقه و مجهز به امکانات لازم در کوی نصر (گیشای سابق)، خیابان هفدهم به سال ۱۳۶۲ ساخته شد. در حالیکه در سال ۱۳۴۴ هیچکس چنین تصویری را نمی کرد. در واقع، مدیریت پاکزاد در دفتر آموزش کودکان استثنایی، مدرسه نیمروز و کانون ناشنوایان ایران قابل تقدیر است و همانند آن در سایر خدمتگزاران آموزش و پرورش ناشنوایان بندرت دیده می شود هر چند آثار او باب اعتراض گروهی از ناشنوایان را می گشاید. از این رو، او از حضور در سمینار بین المللی "بررسی

روشهای موثر آموزش کودکان و بزرگسالان ناشنوا” که در روزهای هشتم و نهم اردیبهشت ۱۳۷۵ در تهران بر پا شده، خودداری ورزیده است در حالیکه مقاله اش تحت عنوان “روشهای ارتباطی ناشنوایان” در آن سمینار برای سخنرانی پذیرفته شده بود. همفکرانش همچون روزیک شهبازیان و سید حسین ماهباز به منظور دفاع از تفکرات آموزشی پاکزاد دست به چاپ مقالات به شرح زیر برای پاسخ به انتقادات ناشنوایان تحصیل کرده، زدند:

- ۱- تکلم، حق مسلم کودکان ناشنوا، نوشته روزیکه شهبازیان - روزنامه اطلاعات ۱۳۷۵/۹/۱۹
 - ۲- شکوه، صدای تو - نوشته سید حسین ماهباز - روزنامه اطلاعات ۱۳۷۵/۶/۴
- مهمترین تالیفات محمود پاکزاد عبارتند از:

۱- پشت دیوار سکوت ۱۳۴۴

۲- دنیایی که سکوت خوانده می شود ۱۳۴۵ (چاپ دوم ۱۳۵۵)

۳- هیاهو در دنیای سکوت ۱۳۵۵ (چاپ پنجم ۱۳۷۴)

۴- مجموعه راهنمای اولیای کودکان ناشنوا ۱۳۴۶

۵- آموزش در منزل ۱۳۴۷

۶- مجموعه کلید زبان ۱۳۴۷

۷- کودکان استثنایی ۱۳۶۱

مهمترین مقالات چاپ شده پاکزاد عبارتند از:

۱- در جستجوی بهترین شیوه آموزش کودکان ناشنوا - روزنامه اطلاعات ۱۳۷۲/۱/۸

۲- تکلم یا اشاره؟ - روزنامه اطلاعات ۱۳۷۲/۱/۲۶

۳- لزوم تدوین قوانین حمایتی و رفاهی برای معلولین ناشنوا - روزنامه اطلاعات ۱۳۷۲/۸/۲

۴- سابقه تاریخی تعلیم و تربیت ناشنوایان - روزنامه اطلاعات ۱۳۷۵/۲/۱۶

۵- ازدواج های خطر آفرین و ضرورت منع قانونی - روزنامه اطلاعات ۱۳۷۵/۸/۱۳

برگزیده مقالات چاپ شده ناشنویان درباره نظریات محمود پاکزاد عبارتند از:

۱-نگاهی گذرا به مشکلات اجتماعی ناشنویان نوشته احمد سهراب پور - روزنامه اطلاعات
۱۳۷۵/۱۲/۱۲

۲-زیان اشاره ، مکمل گفتار نوشته روزبه قهرمان - روزنامه اطلاعات ۱۳۷۴/۱۱/۲۹

۳-زیان و گفتار نوشته روزبه قهرمان - روزنامه اطلاعات ۱۳۷۵/۶/۱۸

۴-زیان اشاره را دریابیم نوشته روزبه قهرمان - روزنامه اطلاعات ۱۳۷۶/۵/۵

۵-تفاوت میان زیان و گفتار نوشته روزبه قهرمان - مجله سکوت - شماره بهار ۱۳۸۱

۶- -و اما نظر من نوشته محسن لوح موسوی - روزنامه اطلاعات ۱۳۷۲/۱/۲۲

۷-درددل‌های یک ناشنوا نوشته میترا محمودی - روزنامه قدس ۱۳۷۶/۷/۹

۸-مشوق ناشنویان باشید نه صاحب اختیار آنان نوشته حبیب مهدوی نوشهر - روزنامه

همشهری ۱۳۷۴/۸/۷

۹-آموزش ناشنویان : هست ها و باید ها: نوشته اسلام یزدانی - روزنامه اطلاعات

۱۳۷۶/۳/۲۵

منبع: روزبه قهرمان، وب سایت بنیاد پژوهش های ناشنویان ایران، فروردین ۱۳۸۶

سید رضا قلی شهیدی و شیدا شهیدی

سیدرضاقلی شهیدی یکی از اولین شاگردان استاد جبار باغچه بان



سیدرضاقلی شهیدی در حدود ۱۳۰۰ در تهران محله شاپور پا به عرصه وجود گذاشت و در خانواده ای ۵ نفره که پدرش قاضی و مادرش معلم و دارای تحصیلات زبان فرانسه و ۲ خواهر کوچکتر از خودش داشت دوران کودکی خود را سپری کرد تا سن حدود ۴ سالگی که یکی از مهمترین وقایع زندگی اش رخ داد، او مبتلا "به بیماری مننژیت شده و شنوایی خود را از دست داد و دوران جدیدی را تجربه کرد.

پدرش او را در سن حدود ۸ سالگی به مدرسه ای مختص به معلولان (که اعم از بچه های ناشنوا، نابینا و معلول ... بودند) در اصفهان برد که مدیری آلمانی داشت ولی بعد از ۶ و ۷ ماه آموزش های مدرسه را مفید ندید و او را به تهران بازگرداند. پدرش تصمیم گرفت که فرزند خود را جهت تحصیل به اروپا بفرست اما در همان زمان بود که روزنامه ها اعلام کردند که دبستان کرولالها تاسیس شده است. لذا پدر از تصمیم خود صرف نظر کرده و فرزند خود را در سن ۱۱ سالگی وارد اولین مدرسه تازه تاسیس کرولالها واقع در خیابان چهارراه حسن آباد،

کوچه طرشتی، در یک خانه محقر با چند کودک کرولال شد و موجبات پیشرفتش را زیر نظر جبار باغچه بان فراهم آورد.
خاطره اولین روز تابستان:

وقتی که وارد اولین مدرسه ناشنوایان شدم جز چند صندلی شکسته و چند کودک کرولال چیزی دیده نمیشد. از آنجا که خانواده یکی از همشاگردیها که ارمنی بود (ادیک ادموند) ثروتمند بودند با مشاهده مدرسه فقیرانه بچه ها، از سپردن فرزند خود به آن مرکز امتناع کردند و او را به فرانسه فرستادند که البته پس از سه سال با شروع جنگ جهانی به ایران بازگشت. (در هم زمان بیشتر دوستان سیدرضاقلی به اروپا رفتند بعد از مدتی به ایران بازگشتند ولی پیشرفت سیدرضاقلی نسبت به آنها کاملاً "مشهود بود و دوستان او در نتیجه فشارهای روحی و روانی ناشی از زندگی در اروپا دچار ناراحتی های روحی و روانی هم شدند و خود سیدرضا قلی معتقد است که کودکان چه ناشنوا و چه شنوا در سنین کودکی برای کار و تحصیل نباید به تنهایی به خارج سفر کنند چون نه تنها موقعیت سخت است بلکه دچار مشکلات عدیده ای مثل ناراحتی های روحی شدید میشوند.) پس از بازگشت ادموند به ایران، والدین او به باغچه بان پیشنهاد کردند که برای او کلاس خصوصی بگذارد اما باغچه بان از پذیرش این پیشنهاد سرباز زده و گفتند که همه بچه ها باهم یکسان هستند و هیچ فرقی ندارند. لذا ادموند مجدداً "وارد مدرسه باغچه بان شده و در ابتدا با کمک سیدرضاقلی (که به مرحله بالاتر آموزش رسیده بود) دروس را تمرین کردند و سپس پایه پای سایر شاگردان خواندن و نوشتن را آموختند.

سید رضا قلی شهیدی در سال ۱۳۳۸ با خانم مهین رئیس روحانی که سرپرستی امور بانوان و دوشیزگان کانون کرولال ها را بر عهده داشت ازدواج کرد. حاصل ازدواج شان ۳ فرزند (دو دختر و یک پسر) می باشد. شبنم شهیدی لیسانس طراحی لباس و دبیر مدرسه ناشنوایان، شیدا

شهیدی فوق دیپلم و کارمند شرکت آب و فاضلاب تهران، شهرام شهیدی که در آمریکا مشغول تحصیل میباشد.

لطفاً بیوگرافی خود را به طور کامل شرح دهید؟

اول به نام خد ، من رضا قلی شهیدی متولد ۱۳۰۲ و اهل تهران می باشم . در سن ۱/۵ سالگی بیمار شدم و ناشنوایی را تجربه کردم

در سن ۱۱ سالگی پدرم مرا به مدرسه های گوناگون فرستاد ولی در تحصیل موفقیتی را کسب نکردم . چون در آن زمان مدرسه ویژه ناشنوایان وجود نداشت. پدرم تصمیم گرفت مرا به خارج بفرستد ، زیرا در آنجا مدرسه ناشنوایان وجود داشت ؛ اما من مخالفت کردم. در این حین پدرم در سال ۱۳۱۲ در روزنامه ای خواند که در تهران مدرسه ای برای ناشنوایان تأسیس شده است که در محلی نزدیک چهار راه حسن آباد واقع و یک کلاس از مدارس عادی در اختیار دانش آموزان ناشنوا گذاشته شده بود.

پدرم وقتی مرا به آنجا برد بسیار تعجب کرد چرا که فقط ۶ دانش آموز ناشنوا با تفاوت های سنی مختلف در کلاسی کهنه با میز و نیمکت های شکسته، تحصیل می کردند . به هر حال من در آنجا و با این شرایط تحصیل کردم و یکی از همکلاسی هایم به خارج از کشور رفت اما هیچگونه پیشرفتی نکرد و ما در مدرسه ای که هیچ گونه امکاناتی نداشت چندان خوب پیشرفت کردیم که هیچ کس باور نمی کرد. بنابراین وضعیت اسکان ما سخت شد به خاطر همین یکی از دوستان جبار باغچه بان به نام دکتر لبنان که فرزندی ناشنوا داشت یکی از اتاقهای منزلش را به عنوان کلاس آموزشی به ما اختصاص داد. (خدا رحمتش کند)البته این را نیز باید یاد آور شوم که در آن زمان مردم از ناشنوایان فرار کرده و فکر می کردند که ناشنوایی یک نوع بیماری واگیردار است که مبادا آنان نیز ناشنوا شوند. به همین دلیل ما را اذیت می کردند و از خود دور می ساختند.

زندگینامه جبار باغچه بان را به طور خلاصه بیان کنید؟

جبار باغچه بان به گردن فرهنگ این کشور حق فراوان دارد. ایشان در شرایط بسیار بسیار سخت، بزرگترین خدمت را به فرهنگ و جامعه ایرانی کرد. آنقدر فروتن و متواضع بود که می گفت: من خدمتی به جامعه نکرده ام بلکه این جامعه بوده که به من خدمت فراوان کرده است. جبار باغچه بان نخستین کودکستان را در سال ۱۳۰۳ در تبریز به نام باغچه اطفال تأسیس کرد به همین دلیل نام خانوادگی خود را از عسگرزاده به باغچه بان تبدیل نمود. جبار باغچه بان خیلی بی نظیر بود. کارهای مدرسه را خودش انجام می داد و به تنهایی دست و صورت بچه ها را می شست، مدرسه را نظافت می کرد و به گفته های بچه ها احترام می گذاشت به طور کل باغچه بان عمر شریف خود را وقف تربیت کودکان این مرز و بوم کرده بود و به ویژه عنایت و توجه او به کودکان ناشنوا چنان بود که در همه عمر از خدمت و کمک به این گروه معصوم که از مهمترین نعمتهای خداوندی بی بهره مانده بودند، غافل نبود خداوند آن معلم را غرق رحمت کند و در بهشت زیبای خود جای دهد.

شیوه درس دادن استاد جبار باغچه بان چگونه بود؟

خیلی بی نظیر بود هر چه بگویم انگار کم گفته ام. برآستی که او مردی عاشق بود و خیلی آرام و با حوصله درس می داد. در عرض یک روز ۲ خط از یک صفحه را تدریس می کرد و آنقدر با ما تمرین می نمود تا با معانی آن آشنا گردیده و دروس را به خوبی درک کنیم. من از شیوه تدریس او بسیار تعجب کردم برای افراد عادی در طول یک هفته چند صفحه از کتاب را درس می داد و جبار باغچه بان در جواب تعجب من گفت: پسر جان تا صفحات و دروس اولیه را خوب یاد نگیرید، فراگرفتن صفحات بعدی آن بی فایده است. روش تدریس او این گونه بود که ابتدا کارهای عملی را نشان می داد، سپس حرف زدن و

نوشتن را می آموخت. به طور مثال یک روز یک سنگ و یک میخ به کلاس آورد و از ما خواست که میخ را در سنگ فرو ببریم، اما ما مات ماندیم که چرا این حرف را زد و با این روش برای ما مثال می زد که این عمل مانند حرفی است که در گوش کسی فرو نمی رود و ما از روش تدریس او بسیار لذت می بردیم. استاد جبار باغچه بان به ما امانت داری، اعتماد به نفس، خاطر جمعی و اطمینان آموخت. و ما را با دنیای پرهیاهو آشنا کرد و از عظمت تاریکی نجات داد.

لطفاً اگر خاطره ای از جبارباغچه بان دارید برای ما بگوئید؟

قبل از تأسیس آموزشگاه کرولالها در محل یوسف آباد سابق ۴ یا ۵ معلم ویژه ناشنوایان وجود داشت اما هیچ کدام همانند جبار باغچه بان نبودند نتوانستند کارهایشان را ادامه دهد در آن زمان مدرسه ناشنوایان در جاهای مختلف واقع بود. (چهار راه حسن آباد، سرچشمه، خیابان امیرکبیر و ...) و آخرین محل در یوسف آباد بود که زمین آن از طرف شهرداری و با همکاری سازمان برنامه و بودجه سابق، در اختیار ناشنوایان گذاشته شده بود. زمانی که من شاگرد جبار بودم، یکی از هم شاگردی هایم که بسیار تنبل بود، توسط جبار باغچه بان تنبیه می شد و برای تنبیه کردن او موهایش را کمی به طرف بالا می کشید. آن شاگرد روز بعد سرش را کچل کرد. جبار بار دیگر می خواست برای تنبیه کردن او موهایش را بکشد اما با نداشتن موهای او مواجه شد. پس چاره ای اندیشید و با انگشتان دست خود به آرامی ضربه ای به سرش زد

باغچه بان کودکان را خیلی دوست می داشت و چون عاشق بود هرگز نتوانست دنیای سکوت را ترک کند و ما همه مدیون زحمات این معلم مهربان و دلسوز هستیم. «روحش شاد» بعد از درگذشت جبار دخترش خانم ثمینه باغچه بان به طور جدی راه او را ادامه داد و در این راه زحمات بسیاری را متحمل شد. خداوند ثمینه خانم را حفظ نماید.

انجمن خانواده ناشنویان در چه سالی و در کجا تاسیس شد؟

انجمن در سال ۱۳۵۱ شروع به کار شده و در طول سالهای مدیریتم ابتدا به طور موقت در یکی از سالهای آموزشگاه کرولال های باغچه بان و بعد به مرکز آموزش حرفه ای ناشنویان (یوسف آباد سابق) و سپس به خیابان فلسطین انتقال یافت و تا سال ۵۷ فعالیت می کردم و از آن سال مسئولیتم به هیئت مدیره بعدی تحویل دادم.

آیا این انجمن مراجعه کننده داشت ؟

بله ، خیلی زیاد بود ، به طور کلی بیش از ۱۰۰ نفر عضو بودند که اکثر آنان از خانواده های ناشنوا بودند و بقیه آنان را جوانان تشکیل می دادند.

شما در انجمن چه نقشی داشتید و چه فعالیت هایی می کردید ؟

اعضای هیئت مدیره این انجمن به طور کلی ۳ نفر بودند یکی اینجانب با عنوان رئیس ، آقای حسن تقوی با عنوان بازرس و خانم نسرين ظلی با عنوان خزانه دار که این اعضا در همه حال به دردها و مشکلات خانوادگی ناشنویان رسیدگی می کردیم. البته خانواده هایی که عضو این انجمن بودند حق رای دادن و تصمیم گیری را داشتند ولی جوانان به عنوان مهمان بوده و چنین حقی را نداشتند.

هدف از تاسیس انجمن چه بوده است ؟

خانواده های ناشنوایی که به صورت پراکنده در تهران زندگی می کردند ، در یک جا جمع شوند و در مورد مشکلات خود و همچنین راهنمایی های لازم تبادل نظر کنند و از برنامه های

تفریحی و اردویی تدارک دیده شده به صورت گروهی بهره مند گردند. ما با تاسیس انجمن ، مکانی را در نظر گرفتیم تا ناشنویان بتوانند مراسم های خود را از جمله (اعیاد مذهبی ، جشن عروسی ، تولد ، نمایش ، ختم و) برگزار نمایند و سعی نمودیم تا راههای مناسبی را برای ازدواج جوانان و اشتغال آنان فراهم سازیم.

شما به غیر از عضویت در انجمن چه فعالیت های داشتید ؟

من کارمند بازنشسته وزارت صنایع و مامور به خدمت با عنوان ناظم در آموزشگاه کرولال های باغچه بان و نماینده ناشنویان در فدراسیون ورزشی کرولال ها و نائب رئیس هیئت مدیره کانون کرولال های ایران سابق و رابط ناشنویان در سازمان ملی رفاه ناشنویان بودم. به طور کلی بیش از نصف عمرم را در خدمت جامعه ناشنوا گذراندم.

هم اکنون شما انجمن خانواده ناشنویان فعلی را چگونه می بینید ؟

بسیار عالیست . فعالیت هایی را شاهد هستم که در گذشته این گونه نبود بلکه بسیار محدود بود ، اما حالا خیلی بهتر شده و پیشرفت زیادی کرده است و بسیار خوشحالم که تعدادی از ناشنویان دارای تحصیلات بالایی از جمله مهندسی و دکترا دارند و واقعاً پیشرفت این عزیزان لذت بخش است

تهیه نشریه، توسط مسئولین انجمن و زحمات توانفرسای گروه جوانان زحمتکش و تحصیل کرده ، خود جای بحث دارد و این خود راهکاری برای آشنایی هرچه بیشتر مردم با جامعه ناشنویان می باشد.

لطفاً از شخصیت و پیشنهادات خودتان ، برای ما بگویید ؟

به طور کل خیلی صبورم و جامعه ناشنویان را دوست دارم . اگر چه بیشتر عمرم را در بین

افراد شنوا گذراندم اما دلم همیشه ، پیش ناشنوایان بوده است .
به نظرم در یک کلاس درس ، باید یک معلم آشنا به زبان ناشنوایان وجود داشته باشد و یک کلاس نباید بیش از ۵ شاگرد را در خود جای دهد تا هر یک از دانش آموزان بتوانند درس را خوب فراگیرند

هر کدام از ناشنوایان که در مدارس عادی تحصیل می کنند باید با آمادگی قبلی حضور داشته باشد ، باید یک معلم رابط، به طور دائم حضور داشته باشد . اگر مسئولان آموزشی بیشتر به این مسائل توجه می کردند اکنون ناشنوایان شاید دانشگاه یا مدارس عالی برای خود داشتند . اگر در آن زمان امکانات امروزی وجود داشت شاید من نیز می توانستم به مدارک و تحصیلات عالی دست یابم .

بزرگترین آرزوی شما چیست ؟

بزرگترین آرزوی من این است که جامعه ناشنوایان به پای جامعه شنوایان برسند و حتی بیشتر

در آخر ضمن تشکر از شما و تشریف فرمایی تان هرگونه نظر یا حرفی دارید بفرمائید ؟

بنده به نوبه خود از شما تشکر می کنم از اینکه مرا قابل دانسته و از من مصاحبه نمودید . دلم می خواهد همه ناشنوایان باهم متحد شویم ، دور هم جمع گردیم و به هم رجوع کنیم تا فکرمان بازگردد ، با هم همدردی کنیم ، مشکلات یکدیگر را حل و فصل نمائیم ، بیشتر همدیگر را درک کنیم ، عاشق هم باشیم ، یکدیگر را فراموش نکنیم ، چون در همه حال به همدیگر نیاز داریم . در وهله اول به فکر هم باشیم . باهم وحدت داشته باشد اگر اینطور عمل کنیم مطمئن باشید پیروزتر از این خواهیم بود .

و حرف آخر ، امیدوارم که همیشه در تمام مراحل کار و زندگی موفق باشید و بتوانید موفقیت‌های زیادی را تجربه کنید. به امید پروردگار باری تعالی



www.isdpf.ir/ Photo: Group

لطفاً بیوگرافی خود را به طور کامل شرح دهید ؟
من مهین رئیسی روحانی هستم متولد ۱۳۱۵ اهل تهران ، پدرم اهل آمل و مادرم اهل تهران است . من در سن ۵ سالگی پدرم را از دست دادم از پدرم خاطره چندانی ندارم اما وقتی می خواستند او را به خاک بسپارند دقیقاً یادم است و هرگز از خاطرم پاک نمی شود. ناشنوایی من مادرزادی است و پنج برادر دارم که یکی از آنها همانند من ناشنوا و دو خواهر است. در سن ۱۴ سالگی به کمک و تشویق دایی ام آقای اباصلتی به مدرسه ناشنوایان، پیش جبار باغچه بان رفتم و به طور کل تحصیلاتم در سطح پنجم ابتدایی است.

لطفاً از جبار باغچه بان و سالهای درس و مدرسه خاطره ای بیان کنید؟
جبار باغچه بان برای من و بچه های دیگر زحمت زیادی کشیده بود وقتی او بیمار بود خیلی ناراحت شدم و در بیمارستان حضور داشتم و در زمان خاکسپاری او جمع زیادی از ناشنوایان

در آنجا جمع شده بودند . خداوند ایشان را غرق رحمت کند . روی هم رفته انسانی مهربان بود و از خود گذشته‌گی فراوانی داشت .

در رابطه با مدرسه با هم سن و سالان خودم باید بگویم خیلی شیطان و بازی گوش بودم واقعاً لحظات شیرینی بود . ما دو شیفته درس می خواندیم از صبح تا ۱ بعد از ظهر و بعد از صرف ناهار در منزل دوباره به مدرسه می رفتیم ساعت پایانی درس ۴ بعد از ظهر بود . به هر حال روزگار شیرینی را سپری کردم . براستی اگر باغچه بان نبود هیچ گلی رشد نمی کرد و هیچ آبی نبود که گلی را برویا نند .

شما با همسرتان چگونه آشنا شوید ؟
من آن موقع به ورزش خیلی علاقه داشتم تا اینکه به کمک یکی از دوستان نامه ای از طرف باشگاه ورزشی به درب منزلمان آمد مبنی بر اینکه من می توانم در باشگاه فعالیت کنم خوشحال شدم . در این باشگاه به دختران ناشنوا آموزشهایی از قبیل : تنیس، بدمینتون و ... می دادند . این دختران تحت نظر من تمرین می کردند این باشگاه ثریا نام داشت که در خیابان حافظ واقع شده بود . در این باشگاه با آقای شهیدی از اعضای فعال فدراسیون بود آشنا شدم البته جداگانه کار می کردیم . فقط روزهای اردویی با او و جمعی از دختران و پسران به پیک نیک می رفتیم این برنامه ها ادامه داشت و یکدیگر را خوب شناختیم تا اینکه ما به هم علاقمند شده و در سال ۱۳۳۷ به عقد هم در آمدیم . در مراسم ازدوایمان جبار باغچه بان و ثمینه خانم و خانواده او هم شرکت داشتند و خیلی هم راضی بودند .

شما چند فرزند دارید ؟

سه فرزند دارم همه آنها ناشنوا بوده و ازدواج کرده اند حتی دامادهایم و عروسم نیز ناشنوا هستند و دو فرزند از دختر بزرگترم سالم می باشند دختر بزرگترم شبنم دارای لیسانس و دبیر خیاطی دوره راهنمایی دختران ناشنوا است و دختر دیگرم شیدا دیپلمه و کارمند سازمان آب و فاضلاب است پسر کوچکترم شهرام دیپلمه فنی برق و در خارج از کشور زندگی می کند و در

حال حاضر تحصیلات خود را ادامه می دهد و به کار کامپیوتر مشغول است و اکنون من به فرزندنام افتخار می کنم.

لطفاً از شخصیت خودتان برای ما بیان کنید ؟

به طور کل من آدم صبوری هستم تا آنجا که ممکن باشد تحمل می کنم . زندگی ما آن زمان خیلی ساده بود . آن زمان به رشته خیاطی و آرایشگری خیلی بسیار علاقه داشتم و به حمدا... هر دو را گذراندم و اکنون فرد موفقتری هستم و همه اینها را در وهله اول مدیون خداوند که باعث این همه موفقیت من شده و بعد همسر من می دانم . در هر حال سپاس گوی خداوند و شوهرم هستم.

هم اکنون شما به عنوان یک ناشنوا انجمن را چگونه می بینید ؟

خیلی عالی است برنامه هایش به نفع بچه هاست . در انجمن به درد بچه ها دلسوزانه رسیدگی می شود خیلی خوشحالم که همه کسانی که در انجمن فعالیت می کنند با عاطفه بوده و دلسوزانه کار می کنند.

آیا پیشنهادی برای بهتر شدن برنامه های انجمن دارید ؟

من دلم می خواهد که انجمن به امید خداوند فضای بزرگتری داشته باشد تا بتوانیم برای بچه ها جشنهای مختلف مثل عروسی ، تولد و را برگزار کنیم و همین طور دوست دارم حداقل ماهی یکبار برنامه ای ترتیب داده شود تا خانم ها دور هم جمع شوند و باهم درد دل کنند اگر این کار عملی شود خیلی زیباست.

در آخر ضمن تشکر از شما اگر پیشنهادی دارید بفرمائید ؟

حرف خاصی ندارم . فقط می خواهم بگویم که کار مجله شما بسیار عالیست چون همه از خواندن آن آگاه می شوند. اگر ممکن است از حوادث های روز هم در مجله بیفزایید خیلی

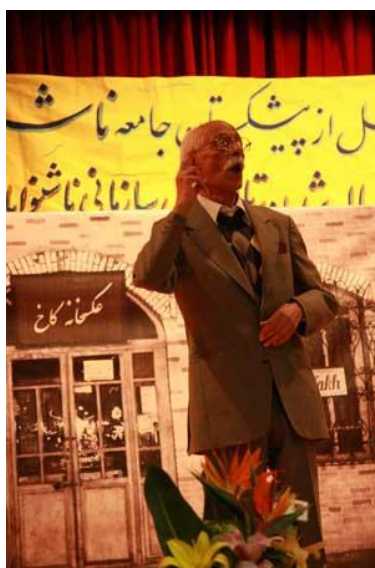
ممنون می شوم و ضمن تشکر ، امیدوارم که شاهد موفقیت‌های روز افزون شما جوانان باشیم و ما جامعه ناشنویان به وجود هم افتخار کنیم و سربلند از امتحان الهی بیرون آییم

منبع: وب سایت انجمن خانواده ناشنویان، مصاحبه کنندگان: بهناز ستوده و حامد عابدین زاده و رضا محمودی، ۱۵ شهریور ۱۳۸۸

تعدادی از آثار شیدا شهیدی:



مراسم تجلیل از پیشکسوتان جامعه ناشنوا:



امسال ، سال ۱۳۸۷ شمسی ، شصت سال از آغاز کوشش برای تشکیل سازمانهای ویژه ناشنویان در ایران توسط پیشکسوتان ناشنوا می گذرد. ما برای اینکه حس قدرشناسی خودمان را نشان دهیم که به یاد زحمات آنها هستیم که با وجود امکانات کم ، تلاشهای بسیاری را برای تاسیس سازمانهای مختلف مخصوص ناشنویان به عمل آوردند و همچنین امکان آشنایی جوانان ناشنوی امروزی را با پیشکسوتان ناشنوا و خدمات ارزشمندشان فراهم سازیم تا قدر امکانات امروزی سازمانهای ناشنویان را بدانند ، بنابر این به لزوم برپایی اولین مراسم خاص تجلیل از پیشکسوتان جامعه ناشنوا پی می بریم.

در این زمینه ، خودم تلاشها و پیگیریهای لازم را انجام دادم تا سرانجام مراسم جشن به همت خانواده شهیدی و با مدیریت خودم در سالن موسسه فرهنگی ورزشی آبفای تهران با حضور مهمانان گرامی اعم از مقامات و دوستان ناشنوی تهران و شهرستانها و سایر سروران در تاریخ روز چهارشنبه ۲۲ آبان ماه ۱۳۸۷ شمسی برگزار گردید. محور اصلی مراسم مذکور ، معرفی جناب آقای شهیدی و همچنین معرفی پیشینه سازمانهای مختلف ناشنویان در ایران همچون فدراسیون ورزشهای ناشنویان ایران - کانون ناشنویان ایران - انجمن خانواده ناشنویان ایران - خانه ناشنویان اعظم - موسسه فرهنگی هنری فرجام جام جم - موسسه صدای بی صدا - موسسه فرهنگی مذهبی عزاداران حسینی ناشنویان استان تهران در طول شصت سال ۱۳۲۷ - ۱۳۸۷ بود.

بعد از پایان سخنرانی آقای رضا قلی شهیدی ، نمایندگان ناشنوا به سخنرانی در مورد تاریخچه فعالیت سازمان خودشان و تشکر از زحمات پیشکسوتان ناشنوا پرداختند. سپس هر نماینده از طرف سازمانهای فدراسیون ورزشهای ناشنویان ایران - کانون ناشنویان ایران - انجمن خانواده ناشنویان ایران - کانون ناشنویان استان مازندران - شورای جوانان کانون ناشنویان ایران - بنیاد پژوهشهای ناشنویان ایران ، هدایا و لوح تقدیر به مناسبت تشکر

و قدرشناسی از زحمات بی شائبه پیشکسوتان ناشنوا در راستای پیشبرد اهداف سازمانهای ناشنویان را به جناب آقای رضا قلی شهیدی دادند.



منبع: وب سایت بنیاد پژوهش های ناشنویان ایران،

www.ertebati.blogfa.com

امیر سلامی

سردبیر ماهنامه علم و فرهنگ ویژه نابینایان



یکی از مشکلات افراد نابینا و کم‌بینا، شغل آن‌هاست. نابینایان استعدادهای فراوانی دارند که اغلب نادیده گرفته می‌شود. بیشتر دوستان من در تلفن‌خانه‌ها به عنوان تلفن‌چی کار می‌کنند، جایی که انسان به مرور فسیل می‌شود. با توجه به علاقه‌ای که به کارهای هنری دارم، چند بار درخواست همکاری در یکی از مراکز فراگیر کانون را کرده‌ام، ولی متأسفانه هر بار با پاسخی نه چندان قابل قبول مواجه شدم. خیلی از دوستان کم‌بینا و نابینای ما توانایی‌های زیادی در زمینه‌های مختلف مانند نرم‌افزارهای کامپیوتری، موسیقی و ... را دارند. اگر به حساب تعریف از خود نگذارید من یعنی امیر سلامی نویسنده برنامه‌های رادیویی بوده‌ام، چند ترم زبان انگلیسی را در کانون زبان ایران گذرانده‌ام و هم‌اکنون نیز سردبیر ماهنامه علم و فرهنگ ویژه نابینایان هستم. من معتقدم باید نظر مردم به ویژه مسوولان در مورد ما نابینایان و کم‌بینایان تغییر کند. باید توانایی‌های ما را هم باور کنند!

این چند جمله از امیر سلامی است. شما بیشتر صدای او را می‌شناسید. هر بار که با مرکز

آفرینش‌های کانون در خیابان حجاب تماس می‌گیرید، دو نفر پاسخگو هستند. یکی از این دو، امیر سلامی است. گفت‌وگوی کوتاهی با او کرده‌ایم که پیش روی شماست.

گفت و گو از: خدیجه اسمعیلی

کارشناس روابط عمومی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

• فکر تأسیس نشریه علم و فرهنگ کجا و چطور شکل گرفت؟

در کشور ما طبق آمار حدود ۵۰۰ هزار نابینا داریم که درصد قابل ملاحظه‌ای یعنی حدود ۳۰۰ هزار نفر از آنان با سواد هستند. برای این جماعت تنها یک روزنامه "ایران سپید" به خط بریل و با صفحات محدود برای نابینایان منتشر می‌شد. این نشریه که از سوی بهزیستی حمایت می‌شد، پاسخگوی نیاز مخاطبان خود نبود.

سال ۱۳۸۴ برای نشریه علم و فرهنگ از ارشاد درخواست مجوز کردیم، دو سال طول کشید تا مجوز گرفتیم. مهر سال ۱۳۸۷ روز عصای سپید اولین شماره نشریه علم و فرهنگ منتشر شد. ما سعی کردیم با یک نگاه نو و مطالب تازه که در نشریات قبلی تا آن زمان چاپ نشده بود، نشریه را اداره کنیم.

• چند شماره از نشریه تا حالا منتشر شده است؟

۳۲ شماره نشریه تا به حال منتشر شده و تا اواخر خرداد، سی و سومین شماره آن منتشر خواهد شد.

• چند نفر این نشریه را می‌چرخانند؟

۵ نفر به طور ثابت با نشریه همکاری می‌کنند. مدیرمسئول (مریم بهرامی)، سردبیر (امیر سلامی)، مسوول روابط عمومی (مصطفی فروزنده)، مسوول کارهای فنی و مسوول چاپ (مسعود فروزنده) و طراح جلد (نسرین حسینی) که به جز خانم حسینی بقیه نابینا هستند و افراد دیگری هم به شکل مقطعی برای نشریه مطلب می‌فرستند.

• مخاطب خود را چگونه پیدا می‌کنید؟

در ابتدای کار یک پیش شماره منتشر کردیم و ۱۰۰۰ نسخه آن را از طریق کتابخانه‌ها، مراکز بهزیستی و انجمنهای نابینایان پخش کردیم. از این طریق تعداد محدودی اشتراک گرفتیم. برخی از دوستان محبت کردند و نشریه ما را در مکان‌های مختلف معرفی کردند. آگهی در نشریه ایران سپید دادیم، مصاحبه‌های رادیویی و مطبوعاتی انجام دادیم که در مجموع این کارها باعث شد مخاطب جذب کنیم. در جشنواره‌ها، نمایشگاه‌ها و مراسم مختلف، باهدای جایزه توانستیم مخاطب خوبی جذب کنیم. اما عامل موفقیت‌ترین جذب مخاطب، مطالب نشریه است. من به عنوان سردبیر، همیشه سعی کرده‌ام از دید مخاطب به مطالب آن نگاه کنم. آیا این مطلب به درد مخاطب می‌خورد یا خیر. نمودارها، جداول و تصویر در نشریه ما جایی ندارد. تصاویر را باید به گونه‌ای برای مخاطب خود توضیح دهیم که قابل فهم شود. جداول و نمودارها را باید به شکلی جدید مناسب‌سازی کنیم. مطالب آموزشی مناسب افراد نابینا طراحی کنیم. برای مثال، آموزش کامپیوتر به افراد نابینا متفاوت است، ما به طور کامل متکی به صفحه کلید رایانه هستیم. با استفاده از صفحه کلید مطالب را ملموس و قابل فهم می‌کنیم.

• مخاطبان شما بیشتر در چه گروه سنی هستند؟

مخاطبان ما بیشتر بزرگسالان هستند ولی برنامه داریم که بخش کودک و نوجوان را هم در

نشریه بگنجانیم و طیف مخاطبانمان را گسترده‌تر کنیم. مطالب ماه‌نامه برای همه اقشار قابل فهم است و چندان پیچیده نیست. ارزشمندترین مخاطبان ما کسانی بودند که صرفاً به خواندن پیششماره مجله، به ما اعتماد کردند.

• چه کسانی بیشتر با شما همکاری می‌کنند؟

استادان دانشگاه، پژوهش‌گران و کارشناسان ورزشی با ما همکاری خوبی دارند. دکتر پروین ناظمی مطالب روان‌شناسی می‌نویسد. آقایان امیرحسین بابازاده و بهرام سلطان‌پور مطالب ورزشی ارسال می‌کنند.

• هزینه نشریه را چگونه تأمین می‌کنید؟

یکی از ویژگی‌های نشریه علم و فرهنگ این است که خصوصی اداره می‌شود و وابسته به هیچ سازمان دولتی نیست. هزینه اولیه مانند خرید دستگاه چاپ، کاغذ و ... را خودمان متقبل شدیم. ولی به طور معمول از طریق حق اشتراک و یارانه‌ای که وزارت ارشاد به کل مطبوعات می‌دهد، هزینه نشریه را تأمین می‌کنیم. شمارگان نشریه به اندازه تعداد مشتری‌های آن است.

• همکاران کانونی چگونه با نشریه همکاری می‌کنند؟

در شروع کار طرح‌ها و ایده‌های خوبی داشتیم اما تجربه اجرایی کافی نداشتیم. من قبلاً برای برنامه‌های رادیویی نویسندگی کرده بودم. دو نفر از همکاران کانون یعنی آقایان محمدحسین دیزجی و کیان جوادی در تهیه مطلب کمک می‌کنند، راهنمایی و نقد می‌کنند و بعضی از دوستان دیگر کانونی، زحمت خواندن مطالب را برای ما می‌کشند.

• مجله را از چه طرقی معرفی می‌کنید؟

اخبار هر شماره از مجله که درمیآید را به نشریه ایران سپید و سایت اخبار ویژه معلولین آگهی می‌دهیم. تیترو گزارش مختصری از مطالب مهم هر شماره نشریه علم و فرهنگ در این سایت قرار می‌گیرد.

• مطالب نشریه در خصوص چه موضوعاتی است؟

نشریه ما در تقسیم بندی وزارت ارشاد، فرهنگی اجتماعی است ولی به طور کلی، مطالب اخلاقی و آموزشی داریم. این مطالب شامل داستان‌های پندآموز است که نکات اخلاقی را آموزش می‌دهد. روان‌شناسی، ورزشی، موسیقی، پیشرفت‌های دنیای پزشکی (به خصوص در زمینه چشم پزشکی)، مطالب ادبی، طنز، به فراخور مناسبت‌ها، مطالب مذهبی هم داریم. یک بخش نیز مربوط به مشاهیر است که هر شماره آن به شرح زندگی یکی از مشاهیر ایران و جهان می‌پردازد. مسابقه نیز داریم. بیشتر مطالب ادبی را خود نابینایان می‌نویسند. اگر نابینایان کتابی منتشر کردند، معرفی می‌کنیم.

• شنیده‌ایم در یکی از نمایشگاه‌ها با استاندار خراسان رضوی آشنا شده‌اید و این ارتباط به نفع نشریه تمام شده است. از این ماجرا برایمان بگویید.

در نمایشگاه بین‌المللی مطبوعات در مصلی تهران، غرفه روزنامه علم و ادب خراسان رضوی کنار غرفه ما بود. استاندار آمد و از غرفه روزنامه علم و ادب بازدید کرد. بر حسب تصادف توجه ایشان به غرفه ما جلب شد و از امکانات نابینایان برای خواندن و نوشتن خط بریل بازدید کرد. همانجا ۱۰ اشتراک یک ساله به نابینایان خراسان رضوی اهدا کرد و به ما گفت شما این پول را بگیرید و خودتان نابینایان خراسان را پیدا کنید و نشریه را برایشان ارسال کنید. ما هم

دو نسخه آن را به مدارس نابینایان آن استان فرستادیم و با بقیه اشتراک‌ها، بچه‌های علاقه‌مند را مشترک کردیم.

• چه تجربیاتی با حضورتان در نمایشگاه مطبوعات کسب کردید؟

حضور در نمایشگاه برای ما بار مالی نداشت، بیشتر هدفمان فرهنگی و معنوی بود. در نمایشگاه حداکثر ۱۰ نفر مشترک می‌شدند ولی چند صد نفر غرفه را می‌دیدند و با شرایط افراد نابینا آشنا می‌شدند. همان‌طور که ما مشغول کار بودیم خیلی‌ها از دور می‌ایستادند و ما را نگاه می‌کردند. در غرفه بدون اینکه به میز و صندلی برخورد کنیم، کار می‌کردیم و از کامپیوترهایمان استفاده می‌کردیم.

در سه سال اخیر خیلی به معلومات ما اضافه شد. بروشور و برگ‌های تراکتی که علایم خط بریل را نشان می‌داد، تهیه و توزیع کردیم. با نوشت‌افزارهایی که مخصوص خط بریل بود، تمرین نوشتن و خواندن انجام می‌دادیم.

• نشریات نابینایان هم برای خودش مسایل و مشکلاتی دارد. از این مسایل برایمان بیشتر بگویید.

مجله ما شخصی اداره می‌شود. بخشی از کار را در منزل و بخشی را در محل کارمان انجام می‌دهیم. دستگاه چاپ نشریه ما، در منزل یکی از دوستانم است و به علت مشکلات مالی، موفق به تهیه مکان مناسبی برای دفتر کار نشدیم. با نامه‌نگاری به مسوولان کانون درخواست کردیم تا یکی از غرفه‌های بازارچه کودک را در اختیار ما قرار دهند، پاسخ دادند یکی از مهم‌ترین موارد اساس‌نامه بازارچه کانون این است که غرفه‌های بازارچه باید به جایی اختصاص داده شود که کودک تردد می‌کند.

بزرگ‌ترین مشکل ما این است که نشریات نابینایان خیلی کم است. ما الان فقط دو یا سه نشریه داریم که محدود است. امکان تبلیغات به ویژه در صدا و سیما را نداریم. فرصتی نداریم که نشریه را معرفی کنیم. امکان جذب تبلیغات در نشریه را نداریم. برای شرکت‌ها و صاحبان خدمات کالا هنوز جا نیفتاده است که نشریه بریل هم می‌تواند بازتاب مالی داشته باشد. فرصت معرفی نشریه فقط به روز عصای سفید و در جشنواره مطبوعات که خبرنگاران حضور دارند محدود شده است. مجله ما الان در کتابخانه‌ها، مراکز بهزیستی و دانشگاه‌ها بالای ۳۰۰۰ نفر خواننده دارد.

• با کتاب‌های بریل کانون آشنایی دارید؟ تا حالا این کتاب‌ها را معرفی کرده‌اید یا خیر؟

طیف مخاطبان ما کودک و نوجوان نیست. حدود ۲۴ عنوان از کتاب‌های بریل کانون را در کنار مجله‌ی، خودمان منتشر کردیم.

من به مدیریت محترم عامل و مدیر محترم کانون استان تهران پیشنهاد ایجاد واحد چاپ بریل زیر نظر انتشارات کانون را دادم که می‌توانست درآمدزایی داشته باشد. این واحد می‌تواند سفارش قبول کند و اشتغال‌زایی داشته باشد. کانون این امکان را دارد که چنین بخشی را راه‌اندازی کند و کتاب‌های گویا را برای نابینایان ضبط کند و CD آنها را بفروشد. • سردبیری نشریه نابینایان بدون خاطره نیست. از خاطرات نشریه برایمان بگویید. اولین نشریه علم و فرهنگ مهر ۸۷ منتشر شد. اواخر آبان ۸۷ نمایشگاه بین‌المللی مطبوعات برگزار شد. در آن زمان ما فقط با یک شماره نشریه در نمایشگاه شرکت کردیم و دومین شماره آن در همان نمایشگاه چاپ، صحافی، بسته‌بندی و توزیع شد. فرصت مغتنمی بود، چون بدین وسیله ارتباط خوبی گرفتیم و تجربه خوبی هم کسب کردیم. آن زمان در نمایشگاه مطبوعات، آقای میان‌سالی مدت‌ها ایستاده بود و با کنجکاوی به غرفه ما

نگاه می‌کرد. بعد راه افتاد رفت و دوباره برگشت و گفت: شما چطوری وقتی نمی‌بینید، راحت و چابک در این غرفه راه می‌روید؟ من بعد از اینکه از شما دور شدم چشمانم را بستم و راه رفتم؛ به چند نفر و چند نقطه خوردم. من در پاسخ به او گفتم، ما یک عمر است که نابینا و یا کم‌بینا هستیم نه یک یا دو دقیقه. ما اگر محیط را نمی‌بینیم شنوایی خود را تقویت کردیم و اگر از عصا استفاده می‌کنیم برای همین منظور است.

• نشریه شما عکس ندارد. نشریه بدون عکس چگونه است؟

به طور معمول نشریات بریل عکس ندارد ولی ما از آبان سال ۸۹ (از شماره ۲۵) هر ماه یک تصویر روی جلد نشریه کار کردیم. نسبت به اتفاقات روز، تصویری گذاشتیم که وقتی مجله در کتابخانه‌ها و مکانهای دیگر جا به جا می‌شود، جذابیت دیداری داشته باشد. تصاویر را به شکلی انتخاب می‌کنیم که بار معنایی داشته باشد. اولین تصویر مربوط به خانم معلم نابینایی بود که در مترو تهران فوت شد.

ولی برخی از نشریات به صورت مقطعی، چاپ دوگانه داشتند، یعنی هم افراد بینا و هم نابینایان آن را می‌خواندند. سطر به سطر تطبیق می‌دهند و می‌خوانند که از این طریق می‌توان خط بریل را هم یاد گرفت ولی این نشریات هزینه‌بر است و ما به خاطر کمبود بودجه نتوانستیم چاپ دوگانه داشته باشیم.

نکته دیگر اینکه، بعضی از دوستان می‌گویند خانواده‌های ما می‌خواهند که از مطالب نشریه استفاده کنند و من در پاسخ گفتم، یک عمر خانواده‌ها برای ما کتاب، روزنامه و مجله خواندند، حالا ما برای آنها نشریات بریل را بخوانیم. من مجله ویژه نوروز را وقتی همه دور هم جمع می‌شدیم برای اقوام می‌خواندم و گاهی اوقات اجرا می‌کردم و برای همه جذابیت داشت.

نابینایان به دلیل اینکه بیشتر ارتباطشان کلامی و شنیداری است و با رادیو سر و کار دارند قدرت اجرایی (متن) بالایی دارند.

• مخاطبان شما بیشتر از چه قشر و گروهی هستند؟

بیشتر آنان تلفن چی هستند. بعضی هم معلم بچه‌های نابینا یا استاد دانشگاه و عده‌ای هم بیکار هستند.

• اگر پیشنهادی در این زمینه دارید، بفرمایید.

یکی از فعالیت‌هایی که در کانون انجام می‌شود، کتابخانه فراگیر است. متأسفانه استقبال از این کتابخانه‌ها زیاد نیست. یکی از دلایل این است که خیلی کم تبلیغ شده است. یکی از مواردی که می‌تواند رغبت بیشتری ایجاد کند این است که یکی از خود آنها در این کتابخانه‌ها فعالیت داشته باشد. در کتابخانه‌ها باید شرایطی وجود داشته باشد که کودکان و نوجوانان نابینا بتوانند مشکلاتشان را با آن مریبان به راحتی در میان بگذارند. من شخصاً یکی دو بار اقدام کردم که در یکی از مراکز فراگیر کانون مشغول کار شوم. با توجه به علاقه‌ای که به فعالیت‌های هنری دارم، دوست داشتم که خدمت کنم. کار در جایی مثل تلفن‌خانه هیچ پیشرفتی ندارد. خیلی از همکاران نابینا و کم‌بینای من در تلفن‌خانه فسیل می‌شوند. همکاران، ما را در اداره به عنوان تلفن‌چی می‌شناسند. خیلی از دوستان ما توانایی‌های زیادی دارند ولی توانایی آنها دیده نمی‌شود. از صبح تا شب در یک اتاق محبوس هستند. برای مثال همکار خود من آقای سرلکی در زمینه نرم‌افزار و کامپیوتر توانایی زیادی دارد او همچنین در حوزه موسیقی هم تواناست ولی کسی این موضوع را نمی‌داند.

• نشریه خود را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

نشریه در مرحله تولید خیلی خسته کننده است ولی وقتی بسته‌بندی می‌شود، خستگی ما از تنمان در می‌رود. یکی دو شماره از نشریه خیلی به دلم نشست است. برای مثال شماره ۳۰ خیلی زیبا بود و مطالب سرگرمی زیاد داشت و مطالب علمی آن در حد قابل قبول بود. یکی دو شماره هم به دلم نشست.

• به عنوان آخرین سوال، به عنوان سردبیر به نشریه خودتان چه نمره‌ای می‌دهید؟

با تمام توصیفی که از نشریه داشتم من به آن نمره بین ۱۵ تا ۱۷ می‌دهم.

• از شما به خاطر این گفت‌وگو سپاسگزارم.

من هم از نشریه الکترونیکی پلاک ۴۴ ممنون هستم.

منبع: خدیجه اسمعیلی، وب سایت کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۲۳ خرداد ۱۳۹۰
ایبنا نوجوان: «مریم بهرامی»، مدیرمسئول ماهنامه‌ی «علم و فرهنگ» در گفت‌وگو با خبرنگار
ایبنا نوجوان درباره‌ی این ماهنامه گفت: «این ماهنامه یک مجله‌ی عمومی و خانوادگی است که
به خط بریل برای نوجوانان و والدین‌شان تهیه می‌شود. نابینایان و کم بینایان در کنار افراد بینا
در تهیه‌ی این ماهنامه همکاری دارند. مطالب مجله نیز شامل داستان‌های کوتاه یا دنباله‌دار،
شعر و گزارش و مصاحبه‌های خواندنی است»

«امیر سلامی»، سردبیر «علم و فرهنگ» نیز با اشاره به انتشار بیست و پنجمین شماره‌ی این ماهنامه‌ی گفت: «این ماهنامه، نشریه‌ی فرهنگی و اجتماعی است که به طور کاملاً خصوصی منتشر می‌شود. ما علاقه‌مند به فعالیت در زمینه‌ی تولید کتاب برای نابینایان نیز هستیم اما به دلیل عدم وجود سرمایه‌گذار در این حوزه تا به حال موفق به این کار نشده‌ایم و از علاقه‌مندان به مشارکت مادی یا اجرایی در تهیه این ماهنامه دعوت می‌کنم با ما همکاری کنند.» در غرفه‌ی این ماهنامه، امکاناتی برای آموزش خط بریل به افراد عادی در نظر گرفته شده است.

ماهنامه‌ی «علم و فرهنگ»، فروش گیشه‌ای ندارد و در مراکز عمومی همچون کتابخانه‌ها و بهزیستی توزیع می‌شود. علاوه بر آن علاقه‌مندان می‌توانند از طریق مکاتبه با آدرس این ماهنامه و یا مراجعه‌ی حضوری به غرفه‌ی این مجله در هفدهمین نمایشگاه مطبوعات و خبرگزاری‌ها و پرداخت حق اشتراک، در سراسر کشور مشترک دریافت این ماهنامه شوند.

www.elmofarhangbraille.com

هنگامه صابری

نابینایی که موفق شد در هاروارد تحصیل کند



از تحصیل در مدرسه استثنایی تا تدریس در دانشگاه بوستون از همان کودکی پرشور بود و حقوق را پیش از آنکه در هاروارد بخواند، در مدرسه استثنایی و در مواجهه با افرادی که دوستان نابینایش را آزار می‌دادند به شکل عملی دنبال می‌کرد هر چند که در خلال مصاحبه تاکید می‌کند که خاطره آن سال‌ها و برخورد فیزیکی با دوستان کم‌توان ذهنی‌اش بعد از این همه سال از یادش نرفته است و می‌خواهد درباره حقوق این افراد و بی‌توجهی آزاردهنده نسبت به این گروه کاری انجام دهد...

نابینایی برای هنگامه صابری توجیهی برای سکون و بی‌حرکی نبود و شاگرد ممتاز در مدارس استثنایی و عادی، رتبه سوم کنکور سراسری، نگارش کتاب در کارشناسی‌ارشد، بورس کانادا و یک سال بعد گرفتن پذیرش از هاروارد و تحصیل در این دانشگاه نتیجه مستقیم زحمات‌ها و پشتکارهای او بود. البته از مدت‌ها پیش تصمیم داشتیم تا با او گفت‌وگو کنیم اما این فرصت

فراهم نمی‌شد تا اینکه مدتی پیش خانم صابری برای تعطیلات به ایران آمد و این امر بهانه‌ای شد تا از او درباره موفقیت‌هایش پرسیم.

سلامت: خانم صابری! آیا نابینایی شما مادرزادی است؟

بله. دلیل معلولیت من IP است که ریشه در ژنتیک و مشکل شبکیه دارد. در این نوع نابینایی تا ۲ سالگی میزانی از دید وجود دارد و پس از آن کودک نابینا می‌شود. اما من با توجه به اینکه پیش از ۲ سالگی را به یاد نمی‌آورم، میزان دیدم از زمانی که به یاد دارم به همین شکل بوده است.

سلامت: دوران کودکی دوران شیطنت و جنب‌وجوش است. معلولیت شما مانعی برای این موضوع نبود؟

من و برادرم مشکل مشترکی از لحاظ بینایی داشتیم و بزرگ شدن با یک بچه نابینای دیگر باعث می‌شد که مساله معلولیت چیزی نباشد که ذهن مرا در کودکی به خود مشغول کند یا تصور خاصی از آن داشته باشم. البته باید اضافه کنم که صحبت من به این معنا نیست که مقوله معلولیت جایی در زندگی و ذهن من نداشت زیرا در خانواده من مثل خانواده‌های دیگر تلاش بر این بود که راه درمانی پیدا شود و برای آنها پذیرفته شده نبود که نابینایی من و برادرم درمان‌ناپذیر است. از طرفی طبیعی است زمانی که بحث درمان مطرح شد یک احساسی هم در من به وجود می‌آمد. در عین حال، من در کودکی خیلی فعال بودم و این مساله به ارتباط‌گیری من با همسالانم کمک می‌کرد. در واقع تا پیش از مدرسه ارتباط من با بچه‌های غیرمعلول خیلی بیشتر از کودکان معلول بود.

سلامت: مدرسه رفتن ورود به یک مرحله جدید از زندگی و اجتماع است. این تجربه برای شما چگونه بود؟

زمانی که به مدرسه رفتم هنوز مدرسه‌ها مختلط بودند و من و برادرم هر دو در مدرسه نابینایان شیخ محمد خیابانی در کوی ۱۳ آبان جهشی درس می‌خواندیم. در این مدرسه بخشی از فضا مختص به معلولان ذهنی بود تا اینکه مدارس دخترانه و پسرانه از هم جدا شدند و مدرسه دخترانه به پاسداران منتقل شد. با این وجود باز هم من و برادرم در مدرسه از بقیه قوی‌تر بودیم و توانستیم رتبه‌های اول را در کلاس‌های خود کسب کنیم.

سلامت: مختلط بودن مدرسه افراد نابینا و افراد دارای ناتوانی ذهنی مشکلی ایجاد نمی‌کند؟

اگر در این نوع مدارس نظارت درست باشد مشکلی پیش نمی‌آید اما اتفاقی که در مدرسه ما افتاد چیزی از جنس تنش بود. اسم مدرسه ما را مدرسه عقب‌مانده‌ها گذاشته بودند و این بار منفی برای ما هم داشت و ناراحت‌کننده بود. علاوه بر آن یکی از تنش‌هایی که بین بچه‌ها به وجود می‌آمد آزاری بود که از سوی کودکان ناتوان ذهنی نسبت به بچه‌های نابینا صورت می‌گرفت. مثلاً اینکه آنها بچه‌های نابینا را هل می‌دادند یا مانعی بر سر راهشان می‌گذاشتند. در مواجهه با این آزارها نسبت به خودم و دوستان نابینایم سعی می‌کردم از روش‌های خشن در مقابل کودکان ناتوان ذهنی استفاده کنم و این به واسطه نوعی حس برتری بود که در من وجود داشت. رفتار آن روز من در برابر این کودکان موجب شد که امروز هم من نسبت به افراد دارای معلولیت ذهنی حساسیت داشته باشم و این تصور که دیگران نسبت به این افراد احساس برتری دارند هنوز مرا اذیت می‌کند.

سلامت: آیا همه دوران تحصیل را در مدرسه نابینایان گذراندید؟

دوره راهنمایی و سال اول دبیرستان را هم در مدرسه نابینایان بودم و از سال دوم دبیرستان بود که وارد مدرسه عادی شدم. یادم می‌آید اواسط مهر ماه بود و هنوز مساله سرویس تردد برای ما حل نشده بود. یکی از بچه‌های مدرسه سرویس نداشت و این مساله موجب شده بود که نتواند به مدرسه بیاید. معلم آن زمان ما خانم همتی در کلاس درباره فواید رفتن به مدرسه عادی و زمینه‌های وارد شدن به فضای اجتماعی صحبت کرد و من هنوز از آن روز خاطره روشنی دارم. من در مدرسه نابینایان با کمترین تلاش نمره‌های عالی می‌گرفتم و او به من گفت که اگر مدرسه عادی بروم ناچارم تلاش بیشتری کنم و من تصمیم گرفتم که این تغییر را تجربه کنم. البته رفتن به مدرسه عادی برای من شوک ایجاد می‌کرد و مادرم نگران فعالیت بچه‌های مدرسه عادی بود و به همین خاطر برای رفتن من به مدرسه عادی مقاومت می‌کرد. من دو روز به مدرسه نرفتم و مادرم به ناچار به مدرسه عادی رفت و مرا در آنجا ثبت‌نام کرد و پس از آن من در مدرسه عادی پذیرفته شدم. در ابتدای ورودم هیچ تصویری از پذیرفته شدن از سوی بچه‌های دیگر نداشتم، تصویری که برایم شبیه رفتن از ایران بود اما خیلی زود جای خودم را پیدا کردم و در واقع جنبه ناآرامی و شیطنتی که از کودکی همراهم بود وجه مشترک من و بچه‌های کلاس شد. می‌توانم بگویم که سال‌های دبیرستان شادترین دوره‌های زندگی‌ام بود. کلاس ما خیلی در مدرسه مطرح بود و همین موضوع کار مرا راحت‌تر می‌کرد هر چند که سال آخر به خاطر کنکور خیلی محدودتر بودم. از طرفی برادرم رتبه دوم کنکور سراسری را کسب کرده بود و این رتبه روی من فشار مضاعفی ایجاد می‌کرد تا بیشتر درس بخوانم و در صدد یک رتبه عالی در کنکور باشم.

سلامت: این موضوع اتفاق افتاد؟

بله. نتایج کنکور آمد و توانستم رتبه سوم کنکور سراسری را به دست آورم. البته من فکر می‌کنم یکی از بهترین تصمیم‌های من رفتن به مدرسه عادی بود چرا که فضا را برای ورود من

به دنیای بزرگ‌تری باز کرد و به همین دلیل وقتی وارد دانشگاه شدم فضا برای من غیرطبیعی نبود.

سلامت: در چند سالگی وارد دانشگاه شدید و چه رشته‌ای را انتخاب کردید؟

من از ۱۶ سالگی وارد دانشگاه شدم و با وجود اینکه به علوم سیاسی، زبان‌شناسی و زبان و ادبیات فارسی علاقه‌مند بودم و بیشتر گرایشم روی علوم سیاسی بود، فشار رتبه کنکور من را به سمت دانشکده حقوق هل داد. در واقع من از ابتدای ورود به دانشگاه نمی‌دانستم که می‌خواهم حقوق بخوانم یا نه بنابراین وقتی وارد دانشکده حقوق شدم تا ۲ یا ۳ ترم نمی‌دانستم که چه می‌خواهم. شاید این موضوع به دلیل شیوه تدریس در این دانشکده بود که درس‌ها اغلب دور از واقع بود و بیشتر حالت تئوری داشت. در ترم‌های بعدی به واسطه درس‌های جدید، فضا بهتر شد و علاوه بر آن نمره‌های ترم اول این گنجی اولیه مرا تا حد زیادی کاهش داد اما همچنان این افت‌وخیز در دوران کارشناسی برای من وجود داشت و درباره اینکه چه کار می‌خواهم بکنم به شکل مفرطی فکر می‌کردم به شکلی که حتی در سال سوم تصمیم به تغییر رشته تحصیلی گرفتم که البته عملی نشد. البته بلافاصله بعد از اتمام مقطع کارشناسی در مقطع کارشناسی ارشد پذیرفته شدم. عمدتاً دانشجویان این مقطع را ۴ یا ۵ ترم تمام می‌کنند اما درس من شاید یک ترم بیشتر از متوسط دانشگاه طول کشید.

سلامت: چرا؟

این به موضوع پایان‌نامه من برمی‌گشت. اگر فهرست کتاب‌شناسی پایان‌نامه‌ام را نگاه کنید، بیشتر منابع مراجعه‌شده انگلیسی است و در آن زمان منابع فارسی کافی نبود و به این مشکل باید نبود منابع الکترونیکی و اینترنتی را هم اضافه کنید. برای نگارش پایان‌نامه باید متن‌های انگلیسی از سوی دیگران خوانده می‌شد و من آنها را گوش می‌دادم و بر مبنای آن پایان‌نامه‌ام

را می‌نوشتیم. در آن زمان درک مطلب انگلیسی من خوب بود اما نه انگلیسی حرف می‌زدم و نه می‌خواندم. افرادی هم که منابع را می‌خواندند، با لهجه‌های مختلف حرف می‌زدند و همه اینها وقت زیادی از من گرفت. کار نوشتن پایان‌نامه شاید بیش از ۳ یا ۴ ماه طول نکشید اما مرحله مطالعه و تحقیق طولانی بود.

سلامت: چه شد که تصمیم به مهاجرت گرفتید؟

تصمیم من برای مهاجرت و رفتن به دنیای غرب فرار از چیزی در ایران و میل به دیدن یک چیز عجیب و خیلی خاصی در آنجا نبود. از طرفی غرب برای من جاذبه خاصی نداشت چون من بیش از آنکه آرمان‌گرا و ایده‌آل‌گرا باشم، واقع‌گرا بودم و اطلاعی نداشتم که قرار است در آنجا با چه مسایلی روبه‌رو شوم. محرک اصلی برای مهاجرت داشتم؛ میل به تجربه جدید و میل به اثبات خودم و توانایی‌هایم و اینکه می‌توانم برخی از کارها را انجام دهم و این لزوماً نه فقط برای خودم بلکه برای اطرافیان هم بود. درباره خودم می‌توانم بگویم که انگیزه دوم شاید به شکل قوی‌تری در من وجود داشت. یکی از چیزهایی که من را خیلی ناراحت می‌کند این است که کسی به هوش فرد دیگری توهین کند و در آن زمان این حس را داشتم که نسبت به خودم و دیگر افراد مشابه من چنین نگاهی وجود دارد و در جهت مقابله با این نگاه مهاجرت کردم. سلامت: آیا افراد دیگری هم بودند که مشابه شما، موفق به گرفتن بورسیه تحصیلی شده باشند؟

در رشته حقوق من و یک خانم و آقای دیگر از دانشگاه تهران بودیم که بورسیه تحصیلی گرفتیم. البته آن خانم به واسطه شرایط مالی، خیلی راحت توانست به آمریکا برود اما من کانادا رفتم چون تنها جایی بود که به آنجا درخواست پذیرش داده بودم. ۲ سال در کانادا و در دانشگاه مک‌گیل بودم و در سال دوم می‌دانستم که نمی‌خواهم در مک‌گیل بمانم چون نمی‌خواستم تمام سرمایه‌گذاری من روی یک دانشگاه باشد. از طرف دیگر تفاوت دانشگاه‌های

کانادا و ایران آنقدر زیاد نبود و برای همین در سال دوم ضمن گرفتن پذیرش مک گیل تلاش کردم از دانشگاه دیگری نیز پذیرش بگیرم و برای دانشگاه هاروارد و ییل و یک دانشگاه دیگر اقدام کردم، از ییل پذیرش نگرفتم اما توانستم از هاروارد برای فوق لیسانس پذیرش بگیرم. این دانشگاه اعتماد به نفس فرد را در ابتدا به شکل کلی می‌شکند اما پس از خروج از آن فرد به یک خود جدید دست پیدا می‌کند که در پی اثبات کردن چیزی نیست و بنابراین در دام رقابت‌ها و پشت پازدن‌های مسخره نمی‌افتد. البته این تجربه شخصی من و کسانی است که به من نزدیک بودند. در هاروارد آنقدر فشار زیاد است که فرصتی برای مغرور شدن باقی نمی‌ماند و پس از رها شدن از این فشار فرد فکر می‌کند ضرورتی برای اثبات ندارد و این کمک می‌کند تا اعتماد به نفس فرد تقویت شود.

سلامت: چه دلیلی باعث شد بعد از دوره فوق لیسانس تصمیم بگیرید برای دکترا در هاروارد بمانید؟

بعد از طی دوره فوق لیسانس دوباره باید پذیرش می‌گرفتم که برای دکترای سخت‌تر هم است. برای اینکه تعداد افرادی که برای این دوره می‌توانند پذیرش بگیرند بسیار محدود است و رقابت سنگین‌تر و فشرده‌تر می‌شود. بنابراین من غیر از هاروارد از دانشگاه دیگری نیز پذیرش نگرفتم تا در صورت قبول نشدن در هاروارد جای دیگری داشته باشم تا اینکه بالاخره توانستم در سال ۲۰۰۳ دوره دکترای خود را در هاروارد آغاز کنم. البته من خیلی خوش شانس بودم که در شرایط خوبی وارد هاروارد شدم؛ یعنی هم پذیرش گرفتم و هم بورس کامل چون بورس کامل در هاروارد بسیار محدود است.

سلامت: آیا سابقه تدریس هم دارید؟

بله. من تاکنون در دانشگاه‌های تنسی و بوستون تدریس حقوق بین‌الملل و حقوق معلولیت را

برعهده داشته‌ام و در حال حاضر هم با توجه به اتمام دوره دکترا، علاوه بر تدریس در حال گذراندن یک دوره یک ساله پست دکتری در هاروارد هستم. سلامت: این همه موفقیت برایتان کافی نیست؟!

همه این موفقیت‌ها به واسطه امید به خدا، زحمت و پشتکار فراوان و حمایت خانواده به دست آمده و از این موضوع بی‌نهایت خوشحالم و امیدوارم ادامه پیدا کند. در واقع بازگشت من به زندگی با یک جرعه کوچک همراه بود و شاید اگر در دوران کودکی با معلولیتم کنار نمی‌آمدم در حال حاضر یک فرد موفق نبودم. در عین حال ممکن است معلولیت محدودیت ایجاد کند اما مانعی برای رسیدن به قله‌های موفقیت محسوب نمی‌شود.

منبع: سلامت؛ وب سایت انجمن پژوهش آسیبهای بینایی

جمشید سرحدی

هنرمند نقاش ناشنوا



جمشید سرحدی گفت: سعی کردم افتخاری برای ایران کسب کنم اما تشویق و توجهی به من نشد و از این بابت بسیار متاسفم. ای کاش بهزیستی و دولت به ناشنوایان توجه بیشتری می‌کردند.

این نقاش عدم حمایت مسئولان برای حضور در این فستیوال را از مشکلات اساسی جامعه هنرمندان ناشنوا عنوان و تصریح کرد: برای شرکت در این مسابقه کل هزینه رفت و برگشت را خودم پرداخت کردم که مبلغ زیادی هم بود. درست نیست که تنها عنوان برنده بودن من در پرونده افتخارات ایران گذاشته شود؛ باید حمایت‌های لازم هم صورت گیرد. وی ادامه داد: سعی کردم افتخاری برای ایران کسب کنم اما نه تشویق و نه توجهی به من شد و از این بابت بسیار متاسفم. ای کاش بهزیستی و دولت به ناشنوایان توجه بیشتری می‌کردند. این هنرمند به مسابقه دیگری در روسیه اشاره کرد و گفت: تا ۳ ماه آینده مسابقه دیگری در روسیه برگزار می‌شود. ناشنوایان زیادی توانایی شرکت در این فستیوال‌ها را دارند که به دلیل مشکلات مالی نمی‌توانند از ذهن و فکر قدرتمندشان و هوش و توانایشان استفاده کنند. سرحدی ادامه داد: از مشکلاتی که در سفر به ایتالیا داشتم این بود که هر کشوری یک یادگاری از کشور خود اهدا می‌کرد اما من به عنوان نماینده ایرانی‌ها هیچ چیزی برای اهدا نداشتم با وجود اینکه ایران از صنایع دستی و کالاهای فرهنگی بسیاری برخوردار است. این مساله سبب خجالت و شرم ما شد.

وی ادامه داد: در این سفر ناشنوایان تمام کشورها مترجمینی داشتند که زبان اشاره بین‌المللی می‌دانستند و ما اصلاً مترجم و رابط بین الملل نداشتم. از دیگر مشکلات من عبور تابلوهای نقاشی‌ام از فرودگاه بود حتی نامه‌ای برای عبور آن‌ها نداشتم تا در فرودگاه دچار مشکل نشوم. جمشید سرحدی هنرمند نقاش ناشنوا گفت: از کودکی به نقاشی علاقه‌مند بودم و به صورت تجربی با استفاده از کتاب‌های نقاشی به این کار پرداختم. بعدها که در سال ۶۲ در سپاه مشغول به کار شدم، نقاشی جنگ کار کردم.

وی با بیان اینکه در سال ۱۳۷۲ به حوزه هنری آمدم گفت: در حوزه هنری در خصوص هنر انقلاب کار کردم.

این هنرمند به مسابقات بین المللی نقاشی ناشنوایان اشاره و تصریح کرد: هر سال در کشور ایتالیا مسابقات بین المللی نقاشی ناشنوایان برگزار می‌شود که تمام کشورهای دنیا در این مسابقات شرکت می‌کردند اما ایران حق شرکت نداشت. وی ادامه داد: بعد از گذشت ۲۵ سال از ایران نیز برای شرکت در این مسابقات دعوت شد که من توانستم در این مسابقات مقام دوم را به عنوان ناشنوای نقاش کسب کنم. سرحدی به هیجان داوران ایتالیایی به دلیل کسب رتبه دوم ایران اشاره کرد و گفت: ایران بعد از ۲۵ سال برای اولین بار دعوت شد و مقام دوم را کسب کرد. رییس برگزار کننده این مسابقه پرچم ایران را بوسید و گفت: «باورمان نمی‌شود و برای ما هیجان برانگیز است، به کشور ایران تبریک می‌گوییم».

این هنرمند ناشنوا در پایان گفت: از حوزه هنری درخواست می‌کنم که اتاق و محلی را در اختیارم قرار دهد تا بتوانم به ناشنوایانی که علاقه‌مند به نقاشی هستند آموزش دهم زیرا ناشنوایان به حمایت نیاز دارند.

منبع: خبرگزاری ایسنا؛ سایت معلولین ایران، ۱۳۹۲/۴/۱۵

هاشم بدری

نخل‌ها برایم از احترام خاصی برخوردارند / به نابینایان آموزش نقاشی می‌دهم



نمایشگاه آثار تجسمی هاشم بدری مبتکر آموزش نقاش، روز دوم تیرماه با حضور سردار خضرای مدیر عامل باغ موزه دفاع مقدس و ترویج فرهنگ مقاومت، دکتر صلاحی رئیس سازمان اسناد و کتابخانه ملی، دکتر منصوری معاون مرکز اسناد انقلاب اسلامی، حجه الاسلام فخرزاده مدیر گروه تاریخ شفاهی موسسه حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری و جمعی از هنرمندان ایشارگر در گالری کارون باغ موزه دفاع مقدس گشایش یافت. در این نمایشگاه پنجاه اثر با موضوعات طبیعت و فیگوراتیو از هاشم بدری هنرمند جانباز و صاحب تکنیک کاردک بدریسم به نمایش در آمده است. هاشم بدری مبتکر آموزش نقاشی به نابینایان اولین جانبازی است که آثارش در باغ موزه دفاع مقدس و ترویج فرهنگ مقاومت به نمایش در می‌آید و علاقمندان می‌توانند تا پانزدهم تیر ماه از ساعت ۹ تا ۱۸ از این نمایشگاه بازدید کنند.

به همین مناسبات با حضور در افتتاحیه نمایشگاه با وی پای مصاحبه نشست.

*از نحوه ورود خود به صحنه ۸ سال دفاع مقدس بگویید.

پس از اخذ دیپلم به اصفهان رفتم تا برای خلبانی هوانیروز اقدام کنم اما از لحاظ شرایط جسمی نمی‌توانستم فرامین خلبانی را انجام بدهم و به نیروی زمینی منتقل شدم. دوره دیدیم و فرمانده تانک شدم و پس از حضور در جبهه سال ۱۳۶۰ طی پدافندی از ناحیه پا و کمر به افتخار جانبازی نائل شدم.

*روزی که مجروح شدید را به یاد دارید؟

بله، صبح زود بود و عراقی‌ها حدود ۳۰۰ متر با ما فاصله داشتند طوری که صدای رادیوی آن‌ها هم به گوش ما می‌رسید که برای ما پیام‌های منفی ابلاغ می‌کردند. ساعت ۷ صبح بود. داشتیم آماده می‌شدیم صبحانه بخوریم. ناگهان صدای انفجاری آمد و من احساس کردم در پایم یک سوزشی ایجاد شد بعد متوجه شدم که ترکش خوردم و در یک حالت شوک قرار گرفتم. قبل از جراحی هم در خرمشهر شیمیایی شدم.

*از چه زمانی به نقاشی علاقمند شدید و نقاشی روی آوردید؟

از همان ابتدای کودکی علاقه زیادی به نقاشی کردن داشتم و همیشه یک دل‌شوره و اضطرابی داشتم و هنگامی که خط خطی می‌کردم حس و حال خوبی داشتم. وقتی وارد باغی می‌شدم که درخت‌ها بودن متوجه گذر زمان نمی‌شدم. این شد که وقتی فهمیدم نقاشی کنم حال خوبی دارم، شروع به نقاشی کردن کردم. زمانی روی مدل یک مقداری رئالیست و کلاسیک کار می‌کردم

*از چه سالی شروع کردید؟

سالی که مجروح شدم و در خانه بودم و شروع کردم از مدل نقاشی کردن اما بعد متوجه شدم از این روش روحم را ارضا نمی‌کند نتیجه ایی را که بر روی صفحه می‌دهد را خودم می‌دانم چه چیزی است. شروع کردم خط خطی کردن با مداد، بعد از درون خط خطی کردن اشکالی می‌یافتم. بعد رنگ را داخل کردم؛ و چون نمی‌توانستم بروم برای خرید وسایل، از کاردکی که برای مخلوط کردن رنگ‌ها داشتم استفاده کردم. یک روز که داشتم کار می‌کردم دیدم که یک استوانه کشیده شده شبیه تنه درخت است؛ و این انگیزه ایی بود که من به تکنیک درخت را آغاز کنم.

*چگونه متوجه شدید که می‌توانید این سبک را به نام خود ثبت و معرفی کنید؟

چون مادرم و برادرهایم هر سه فرانسه بودند و برای آن‌ها نقاشی می‌فرستادم و آن‌ها در نمایشگاه می‌گذاشتند؛ و از من دعوت کردند که فرانسه بروم. در آنجا از من خواستند که این سبک را به اسم خودم ثبت کنم.

*جبهه و جنگ چه تأثیری در انتخاب سوژه و سبکتان دارد؟

خیلی تأثیر دارد استقامت و مقاومت در برابر مشکلات و از طرفی یاد می‌گیریم مسئولیت پذیر باشیم قانون مدار باشیم؛ و مقاومت کنیم؛ و به داشته‌ها و ارزش‌هایی که داریم را بهش بها بدهیم و از آن دفاع کنیم.

*تا کنون چند نمایشگاه برگزار کرده اید؟

در یک هفته ۲۰ تا ۲۵ اثر می‌توانم تولید کنم و برای همین تعدد نمایشگاه‌هایم خیلی بالاست به طوری که تا کنون بیش از ۵۰ نمایشگاه شخصی و گروهی برگزار کرده‌ام. قرار بود نمایشگاهی از آثارش در حاشیه کنفرانس لاهه در راستای مظلومیت جانبازان شیمیایی برگزار کند که مجموعه نقاشی‌هایش زبان گویای حال مصدومین شیمیایی بوده اما چرا این نمایشگاه پیگیری و برگزار نشد را مسئولان باید پاسخ دهند.

*نخل‌ها هم در بین نقاشی‌هایتان جایگاهی دارند؟

نخل‌ها برایم از احترام خاصی برخوردارند و تنها زمانی به سراغشان می‌روم که می‌خواهم حال و هوای دوستان شهیدم را زنده کنم

اوایل شروع به کار نخلستان بی سر شلمچه را می‌کشیدم و یکی از این یادبودها را بهم. موزه دفاع مقدس خرمشهر اهدا کردم.

هرچند زندگی با تنه درختان منفعت مالی برایش نداشته اما می‌خواهد که دیگران نیز هم‌جوار این بی‌زبانان گویا شوند، چرا که دوستان درختان همیشه خندانند. سرباز بازنشسته ارتش است. او که سرشار از احساس است و تاب رنج و ناراحتی مردمش را نداشت بر اثر فشارهای روحی در سال ۱۳۸۶ درگیر بیماری سرطان می‌شود. اما هم‌اکنون بهبودی خود را بدست آورده وی این پیروزی و غلبه بر بیماری را مدیون کمک به کودکان نابینا و حضور پزشکان حاذق ایرانی در کنارش می‌داند و می‌گوید: در حال حاضر بهبود یافته‌ام اما همچنان دارو مصرف می‌کنم، دچار سرطان غدد لنفاوی شدم و درمان قسمتی که ترکش حضور دارد تأثیر گذاشته است.

*چند ترکش در بدنتان وجود دارد؟

۲ ترکش در پا و یکی در کمر است و نمی شود به آن دست زد. پای چپم بر اثر برخورد ترکش ۳ سانتیمتر کوتاه شده است و حدود سه سال بر روی ویلچر زندگی کردم و اکنون به کمک عصا بر روی پاهای خود راه می‌روم. وی بهترین دوستان خود را درختان معرفی می‌کند؛ و می‌گوید: یکی از نقاشی‌هایم را به یک دختر نوجوان نابینا هدیه دادم؛ او پرسید که من هم می‌توانم نقاشی کشیدن را یاد بگیرم؟ این انگیزه‌ای شد که من با این دختر خانم نابینا نقاشی کار کنم.

* چگونه به نابینایان نقاشی آموختید؟

برای اینکه بتوانم به او نقاشی یاد بدهم، چندین روش و تکنیک را پیش خودم امتحان کردم. بهزیستی اهواز کلاسی را برای ما تشکیل داد که در آن کلاس ۱۵ نفر هنرجو کم بینا و نابینا بود، این گونه توانستیم با کمک بچه‌های نابینا چگونه نقاشی کردن را یاد بدهیم یعنی خودکار را بر روی صفحه کاغذ می‌گذارند، اثری که بر روی کاغذ می‌گذارد، آن‌ها می‌توانند خط را ادامه بدهند و هدایتش کنند و شکل مورد نظرشان را بکشند. برای رنگ‌ها کد گذاری می‌کنند و آن‌ها متوجه می‌شوند که چه رنگی است و چون عضو انجمن نقاشان فرانسه بودم، چندین بار در مسابقات نقاشی شرکت کردم و سه بار برنده جایزه اول نقاشی شدم. اطمینان دارم که عشق و علاقه به وطن و ایمان به حق نبود هرگز به آب نمی‌زد. اما عشق به وطن احساس گرمی به من داد که هیچ متوجه سختی آن نشدم.

* از روزهای به یاد ماندنی جنگ برای خوانندگان بگویید.

یک صبح پاییزی بیدارم کردند و گفتند شما شنا بلد هستید؟ کسی آن سوی رودخانه، گردان را صدا می‌زند اما نمی‌دانیم چه می‌گوید.

وارد آب شدم اما آنقدر سرد بود که طاقت از جانم ربود، برگشتم با گریس و روغن تمام بدنم را پوشاندم.

وارد آب شدم تا آن سوی نهر شنا کردم. پیک از سوی معاونت بود که برای اعلام وضعیت و جابه‌جایی آمده بود تا توسط نیروهای دشمن غافلگیر نشویم. اطمینان دارم که عشق و علاقه به وطن و ایمان به حق نبود هرگز به آب نمی‌زدم. اما عشق به وطن احساس گرمی به من داد که هیچ متوجه سختی آن نشدم؛ و این خاطره ماندگار من از دفاع مقدس و چون من فرمانده تانک بودم و از بسیجی‌های هم رزم که می‌دانستم تجربه و آمادگی زیادی ندارند حفاظت می‌کردم؛ و نزدیک‌تر از خانواده در جبهه به ما آنها بودند.

منبع: خبرگزاری فارس؛ سایت معلولین ایران، ۱۳۹۲/۴/۱۴

اقدس ناظوری

این خانم کارآفرین «معلولیت» را شکست داد



خبرگزاری فارس: یک معلول کارآفرین می‌گوید: هر سال به طور متوسط ۳۰ هنرجو دارم که پس از کسب مهارت، کسب و کار خانگی راه انداخته‌اند و زندگی موفق‌تری هم داشته‌اند؛ در حال حاضر نزدیک به ۱۰ نفر در این آموزشگاه مشغول به کار هستند.

به گزارش سرویس فضای مجازی خبرگزاری فارس به نقل از بوتیانپوز، اقدس ناظوری معلول و کارآفرین در سن ۲ سالگی به بیماری فلج اطفال مبتلا شد که همین بیماری به معلولیت جسمی و حرکتی وی انجامید.

تا ۱۰ سالگی قادر به حرکت نبود و بعد از آن با سختی و به کمک خانواده توانست به مدرسه برود و تا سوم راهنمایی تحصیل کند؛ وی هم‌اکنون یک آموزشگاه خیاطی دارد و جزو کارآفرینان استان کرمان است.

ناظوری می‌گوید: در ابتدا در شرکتی مشغول کار شدم که به دلایلی، آن شرکت تعطیل شد و من بیکار شدم؛ از آن موقع بود که تصمیم گرفتم که خودم کاری را شروع کنم.

وی ادامه می‌دهد: برای این منظور تلاشم را آغاز کردم تا اینکه توانستم ۳ مدرک مربیگری و مدرک و کارت مدیریتم را در مهارت خیاطی دریافت کنم و مجوز تأسیس آموزشگاه بگیرم؛ به طور رسمی از سال ۸۱ آموزشگاه خیاطی را راه‌اندازی کنم.



این کارآفرین کرمانی می‌افزاید: همیشه دوست داشتم کاری را به طور مستقل انجام بدهم و زیر دست کسی نباشم؛ درآمد خوب است و با درآمد این کار توانستم کارگاه و ساخت خانه‌ام را تمام کنم و همچنین سرمایه‌ای برای خودم پس انداز کنم؛ البته از همین طریق از سازمان بهزیستی نیز برای ارائه امکانات رایگان مخصوص معلولان مانند آب و برق تشکر می‌کنم. وی با بیان اینکه با توکل به خدا، حمایت خانواده‌ام و سعی و تلاش خودم در کارم موفق بودم، می‌گوید: اولین کارآموزانم، معلول بودند و سعی می‌کردم زمان و محیط آموزشگاه را مناسب با حال آنان در نظر بگیرم.

این معلول کارآفرین تصریح می‌کند: هر سال به طور متوسط ۳۰ هنرجو دارم که پس از کسب مهارت، کسب و کار خانگی راه انداخته‌اند و زندگی موفق‌تری هم داشته‌اند؛ در حال حاضر نزدیک به ۱۰ نفر در این آموزشگاه مشغول به کار هستند.

وی ادامه می‌دهد: تا به حال همه هنرجوهایم در امتحان فنی و حرفه‌ای موفق بوده‌اند و به همین دلیل از هیئت بازرسی و اداره کار و استانداری تقدیرنامه دریافت کرده‌ام.

خانم ناظوری در رابطه با دیگر فعالیت‌هایش می‌گوید: ضمن انجام کارم در ۳ رشته ورزشی شامل والیبال نشسته و تنیس روی میز و ویلچررانی فعالیت دارم؛ در سال ۸۸ عنوان نایب قهرمانی والیبال نشسته و مقام اول تا سوم ویلچررانی و مقام سوم تنیس روی میز را کسب کردم.

وی با اشاره به مشکلات معلولان در شهر اضافه می‌کند: پیاده‌روها و جای پارک خودرو برای معلولان مناسب نیست؛ گاهی مجبورم ماشینم را در محل «پارک ممنوع» پارک کنم و جریمه شوم تا بتوانم خرید یا کار اداری‌ام را انجام دهم.

خانم ناظوری در پایان به جوانان به خصوص به آنهایی که از نعمت سلامتی برخوردارند، می‌گوید: از آنها می‌خواهم که کار و تلاش کنند و قدر سلامتی‌شان را بدانند و از معلولان هم

می‌خواهم که در خانه‌شان نمانند و ناامید نباشند و با همه سختی‌ها و مشکلات در جامعه حضور پیدا کنند و از کار و تلاش خسته نشوند.

گفتگو با «ریما سرکیسیان» یکی از هنرمندان ارمنه



زمستان امسال برفی باشد یا نباشد، بی‌تردید در شب سال نو میلادی در پس‌زمانی که حواسمان نباشد، از دریچه‌ی ذهن مان سرزده وارد می‌شود؛ پیر مردی با محاسن سپید و لباسی به رنگ قرمز. این پدر بزرگ دوست داشتنی «بابا نوئل» اهالی ارمنه است که با وجود کهولت

سن هرگز فراموش نمی کند روایت هدیه ها را در لنگه جوراب های رنگارنگ و دل های منتظر شب سال نو را...

به همین بهانه سری زدیم به خانه ی یکی از هنرمندان آرامنه که پیشاپیش با تزئین درخت کاج کریسمس به استقبال سال نو میلادی رفته بود.

خانم «ریماسرکیسیان» یکی از هنرمندان مجسمه ساز کشورمان است که با استفاده هنرمندانه از احساس و عاطفه بر روی چوب «عشق» را در دل تک تک مجسمه هایش ثبت کرده است. شما هم مهمان این گفتگو باشید.

از خودتان بگویید؟

من متولد تهران در سال ۱۳۴۴ هستم. معلولیتم در سن دو سالگی در اثر مبتلا شدن به بیماری فلج اطفال به وجود آمد. این شرایط به هیچ عنوان نتوانست خللی در تحصیل من به وجود بیاورد. در حال حاضر، فوق لیسانس پژوهش هنر را دارم که در این رشته نفر هشتم و لیسانس صنایع دستی که رتبه ی ۵ کنکور را در این رشته کسب کردم.

چه فعالیت هایی انجام می دهید؟

مدرس هنرستان «حضرت مریم» در رشته های گرافیک و معماری هستم و امسال به عنوان «معلم نمونه» انتخاب شدم. بیشترین فعالیت من پژوهش در زمینه ی مجسمه سازی با چوب است. آثارم را بیشتر در نمایشگاه های گروهی به معرض نمایش گذاشته ام و قصد دارم به زودی مجموعه ای از آثارم را در یک نمایشگاه انفرادی به معرض دید عموم بگذارم. من همچنین سال ۸۳ در دومین جشنواره ی دانشجویان صنایع دستی در دانشگاه شیراز نفاول پژوهش در مجسمه شدم و افتخار داوری جشنواره ی «جوان موفق ایرانی» در بخش معلولان را داشتم.

میانه تان با ورزش چطور است؟

در حال حاضر عضو تیم شنای معلولان هستم و مقام های اول استانی و کشوری را کسب کرده ام.

چه عواملی باعث پیشرفت و موفقیت شما در کار و تحصیل بوده است؟
خانواده و دوستانم نقش تاثیر گذاری در پیشرفت های من داشته اند. آنها هیچ گاه مرا به چشم یک معلول نگاه نکردند.

در کودکی به این سوال که «در آینده میخواهید چکاره شوید؟» چه پاسخی می دادید؟
همیشه در رویاهای کودکی ام خودم را پزشک می دیدم با آن لباس سفید. مدارک قاب شده ی دکترها در مطب شان مرا همیشه وسوسه می کرد و آن تابلوی همیشگی پرستاری با انگشت اشاره بر روی لب و بینی به نشانه ی «سکوت» برایم لذت بخش بود.
پشیمانید؟

به هیچ عنوان، از رشته هایی که در آن تحصیل کردم بسیار راضیم. از لوح های تقدیر قاب شده و مدال هایی که کسب کردم احساس افتخار می کنم. ضمن اینکه در تمامی مجسمه هایم می توانید احساس آرامش و امنیت خاطر را در وجود انسان به راحتی مشاهده کنید.

با توجه به اینکه در روزهای آغاز سال نو میلادی هستیم از مراسم های خاص ارامنه بگویید؟
امیدوارم سال ۲۰۱۱ میلادی سالی پر از امید و برکت برای تمام انسان ها باشد به خصوص عزیزان ارامنه. ما هم مثل مسلمانان که در نوروز گرد سفره ی هفت سین مراسم سال نو را برگزار می کنند، درخت کاج را تزیین می کنیم و در منزل یکی از بزرگان فامیل، مثل پدر بزرگ و مادر بزرگ جمع می شویم و غذاهای متنوع طبخ می کنیم و سعی می کنیم در آن شب کدورت ها را از بین ببریم.

به نظر شما نگاه مردم در اجتماع به فرهنگ معلولیت نزدیک شده است؟ در بین ارامنه چطور؟
البته طی سال های اخیر، با تلاش مسئولان و رسانه ها نگاه و رفتار مردم تا حد زیادی تغییر کرده ولی هنوز کاملاً آن نگاه «ظاهربین» ریشه کن نشده است. من در سفری که به کشور ارمنستان داشتم، به همراه خواهرم از یک بنای تاریخی دیدن می کردیم. به قسمتی از محوطه این بنا رسیدم که می بایست پله های زیادی را بالا می رفتیم ارتفاع این پله ها زیاد بود و برای من بسیار مشکل بود. تصادفاً یک خانواده هلندی هم آنجا بودند که بلافاصله متوجه این قضیه

شده بودند و یکی از آنها به سرعت برای کمک به من آمد؛ بدون اینکه نگاهش ترحم آمیز باشد. به نظر می رسید کمک به یک معلول را جزو وظایف خود می دانستند.

به نظر شما یکی از ویژگی های شخصیت یک زن موفق چیست؟

رو راست بودن و مسئولیت پذیری را همیشه یک زن موفق با خود حمل می کند و همین دو ویژگی زن را به نوعی نسبت به زندگی متعهد می کند برای رسیدن به سطحی شایسته تر.

دوست دارید امسال از بابانوئل چه هدیه ای بگیرید؟

در زمان کودکی عروسک و اسباب بازی بی نهایت خوشحالم می کرد اما پس از گذشت سال ها، امروز راستش را بخواهید دوست دارم یک جعبه ی کوچک دریافت کنم که درون آن یک «اراده ی محکم» باشد تا من بتوانم این هدیه ی ارزنده را بین دانش آموزان کلاس تقسیم کنم.

اقلیت آرامنه یکی از عادت هایی که هرگز فراموش نمی کنند دعای شبانه ی قبل از خواب است، شما در دعاهای خود چه چیزی طلب کردید؟

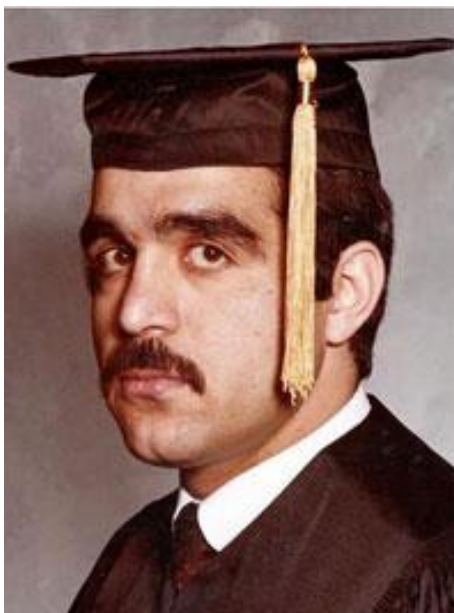
در میان دعا های شبانه همیشه برای عموم صحت و سلامت می خواهم ولی امسال برای بچه های ویلچری «امید و آرامش» بیشتر طلب کردم که احساس می کنم این دو نعمت در شرایط سخت کاربرد زیادی دارد.

و در پایان؟

تبریک سال نو میلادی به زبان خودم...

منبع: سیما سلطانی آذر، وب سایت کانون معلولین توانا

کاظم البرز کوه



آقای البرز کوه که از نزدیکترین موفقیت های ایشان می توان به این مورد اشاره کرد که به عنوان معلول موفق به ریاست جمهوری معرفی شدند، چند سالی بیشتر نیست که دچار ضایعه نخاعی شده اند اما پس از معلولیت نیز از تلاش و فعالیت دست برداشته و در جهت خدمت رسانی به معلولین ضایعات نخاعی گام های مفید و موثری برداشته اند. با عشق و علاقه سرپرستی خانواده را برعهده دارند و از رشد و موفقیت فرزندان شان لذت می برند. تلاش شان این است که فرزندان برومند خود را با موفقیت و افتخار تحویل جامعه دهند و روزی بعنوان پدر نمونه نیز معرفی شوند.

• با عرض سلام؛ لطفا کمی از خودتان، تحصیلات و نوع معلولیت تان برایمان بگوئید

کاظم البرز کوه هشتم. متولد تیرماه ۱۳۳۲ و در تهران به دنیا آمدم. پس از اخذ مدرک لیسانس بیمه جهت ادامه تحصیل در رشته مورد علاقه خود مهندسی راه و ساختمان، عازم

ایالات متحده آمریکا شدم. بعد از دریافت مدرک مهندسی و اشتغال به کار، با گذراندن دوره مدیریت مراکز اقامتی و سیاحتی در هتل‌های معتبر کالیفرنیا تا درجه مدیران عالی پیشرفت نمودم. سال ۱۳۷۰ به ایران بازگشتم و ازدواج کردم که حاصل ازدوایم دو فرزند پسر می باشد. سپس به عنوان مهندس ناظر و سرپرست پروژه های ساختمانی وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و شرکت تعاونی مسکن کارکنان شرکت پارس الکتریک فعالیت نمودم و بعد از فوت پدر عهده دار موسسه او نیز گردیدم. بنابر قضا و قدر روزگار؛ تیر ماه ۱۳۸۴ به علت تصادف با یک دستگاه پیکان دچار ضایعه نخاعی در مهره ۶ و ۷ گردن شدم. و هم اینک نیز با سمت های مختلف از جمله عضویت هیئت امنا، عضو علی البدل هیئت مدیره و سرپرست روابط عمومی مرکز حمایت از معلولین ضایعات نخاعی ایران مشغول به فعالیت هستم.

• در حال حاضر به چه نوع فعالیت و حرفه ای مشغولید؟

جدا از فعالیت در مرکز حمایت از معلولین ضایعات نخاعی ایران به ترجمه مدارک به زبان انگلیسی و بالعکس در زمینه های مختلف مخصوصا مدارک تجاری مشغول هستم.

• رابطه تان با اعضای خانواده و فرزندانتان چگونه است؟

رابطه صمیمانه و محترمانه با همسر و فرزندانم دارم و از تطابق یافتن آنها با وضعیت موجود خود خیلی خرسندم و از این عزیزان تشکر می کنم.

• زیباترین خاطره شما از کالیفرنیا و کار کردن در آن شهر کدام خاطره است؟

به علت اشتغال به عنوان مدیر مراکز اقامتی و سیاحتی در هتل‌های بسیار معتبر با اشخاص برجسته زیادی از جمله هنرمندان و سیاستمداران و بازرگانان مشهوری آشنا شدم و همچنین چند تن از مقامهای علمی ایران.

در ایالت کالیفرنیا مخصوصا شهر لس آنجلس ایرانیان تقریبا هیچگونه احساس غربتی نمی کنند. کثرت جمعیت ایرانی به حدی است که در خیابان ها معمولا تعداد فارسی زبانها بیش از افراد دیگر میباشد.

• زندگی بعد از آسیب نخاعی برایتان چه رنگی است و چگونه با آن کنار آمدید؟

در آغاز آسیب دیدگی، زندگی رنگ تیره و کدوری داشت ولی با همت همسر و فرزندانم اندک اندک تیرگی ها به روشنی تبدیل گردید و با فعالیت در مرکز حمایت از معلولین ضایعات نخاعی ایران و سعی در حل مشکلات مددجویان نخاعی به روشنی مطلوبی تبدیل گردید و این عوامل باعث شد تا بتوانم با آسیب نخاعی کنار بیایم.

• بزرگترین مشکل فردی که دچار ضایعه نخاعی شده، چه مشکلی است؟

اساسی ترین مشکل شخصی که دچار ضایعه نخاعی شده است، عدم امکان استفاده از تمام توانائی های شخص معلول میباشد که با بکار گیری سایر توانهای موجود خود، باید سعی در جبران مشکل آسبب نخاعی خود نماید.

با توجه به اینکه توانایی دستان شما محدود است. به نظرتان چه قدرت و نیرویی را می توان جایگزین دست و حرکات دست کرد؟

تقویت اراده و نیروی اعتماد میتواند جایگزین حرکات دست و حتی جایگزین خود دست گردد. خواستن بزرگترین عامل جایگزین از دست داده ها است.

• برای آن دسته از هموعان و معلولین ضایعه نخاعی که هنوز خود را با شرایط جدید وفق نداده اند چه توصیه ای دارید؟

درک واقعیت عدم توانائی، بزرگترین مشکل آسیب دیدگان ضایعه نخاعی میباشد و هرچه

سریعتر آنها به درک این مطلب واقف شوند و از حمایت عاطفی خانواده و خدمات پزشکی و فیزیوتراپی برخوردار شوند میتوانند اندک اندک بر مشکلات فائق گردند.

• در انجمن ضایعات نخاعی چه هدفی را دنبال می کنید و چه خدماتی به معلولین ضایعه نخاعی ارائه می دهید؟

در مرکز حمایت از معلولین ضایعه نخاعی تلاش می گردد تا مشکلات معلولین از نظر درمانی و اقتصادی و مشکلات بهداشت جسمی و روحی آنها مرتفع گردد و هرگونه کمک هائی که توسط خیرین و ارگان ها در اختیار مرکز قرار می گیرد، در بین اعضا توزیع می گردد.

• از موفقیت هایی که تاکنون در حوزه معلولین کسب نموده اید برایمان بگوئید.

جدا از فعالیت و کسب موفقیت هائی که در مرکز حمایت از معلولین ضایعات نخاعی داشته ام بعنوان معلول فرهیخته و نخبه به ریاست محترم جمهوری معرفی گردیده و بعنوان یکی از معلولین نمونه کشوری از طرف سازمان بهزیستی مورد تقدیر قرار گرفته ام.

• مهمترین عامل موفقیت و پیشرفت شما چه بوده است؟

خواستن و حمایت همه جانبه خانواده ام مهمترین عامل موفقیت و پیشرفت من بوده است.

• به نظر شما هر فرد برای رسیدن به اهداف و خواسته هایش چگونه باید عمل کند؟

شناخت داشته ها و حداکثر استفاده از آنها و ترغیب اطرافیان سبب عملکرد بسیار مطلوب افراد می شود.

• آیا به این جمله که “زندگی زائیده اندیشه ماست پس مثبت بیاندیشیم” اعتقاد و باور دارید؟

به حد بسیار زیاد

• اولین تصویری که از این کلمات در ذهن شما نقش می بندد، چیست؟

-طوفان: ناهنجاری

-آرامش: فائق شدن بر ناهنجاریها

-هدف: نقشه زندگی

-پدر و مادر: محبت بی شائبه

-خانواده: زنجیره عواطف

-اراده: خواستن و در پی واقعیت بخشیدن به خواسته ها

-صبر و تحمل: تنها مسیر صحیح به هدف رسیدن

• حال که نزدیک به انتخابات ریاست جمهوری هستیم به عنوان فرد دارای معلولیت چه انتظاری از رئیس جمهور در جهت رسیدگی به امور مختلف جامعه معلولین دارید؟

نه فقط من بلکه انتظار تمامی معلولین از رئیس جمهور، توجه ایشان به تمام طبقات معلول و نه فقط در اختیار گذاشتن بیشترین کمکها در اختیار یک NGO بخصوص و نیز پذیرش یک فرد معین به عنوان نماینده کل معلولین را نمی پذیریم و نکته دیگر اینکه آیا مبلغ ۳۲ هزار تومان مبلغ مناسبی به عنوان مستمری برای معلولین است؟ آیا زمان آن نرسیده است که معلولین نیز همانند سایر مستمری بگیران از حداقل مستمری برخوردار گردند؟ چه تفاوتی بین معلولین و سایر مستمری بگیران است؟ جز اینکه معمولا هزینه های معلولین به دلایل پزشکی و بهداشتی و لوازم توانبخشی و غیره، سنگین تر است؟
و بالاخره اگر صحبتی با دوستان دارید بفرمائید.

اول خداوند متعال را باور کنید و سپس خود را. اگر چه بیشتر فعالیت هایم متمرکز در مرکز حمایت از معلولین ضایعات نخاعی است ولی در هر زمان و هر شرایط خدمتگزار صمیمانه کلیه معلولین هستم. همیشه خندان باشید.

منبع: انجمن باور؛ کانون معلولین توانا

مریم عدالت جو

جوان موفق کم بینا، کم شنوا و معلول جسمی



لطفاً خودتان را معرفی کنید؟

مریم عدالت جو هشتم و در سال ۱۳۴۹ در شهر تهران به دنیا آمدم.

متاهل هستید یا مجرد؟ مجرد

چند خواهر و برادر هستید؟

دو خواهر و دو برادر دارم که یکی از خواهرانم نابینا می‌باشد و بقیه همگی سالم هستند.

چندمین فرزند خانواده هستید؟

من آخرین و پنجمین فرزند خانواده هستم.

علت معلولیت شما چه بود؟

علت ناشنوایی و معلولیت من ژنتیک و ازدواج فامیلی است.

به غیر از معلولیت شنوایی چه نوع معلولیت دیگری دارید؟

علاوه بر معلولیت شنوایی، نیمه بینا و دارای معلولیت جسمی حرکتی هستم.

کمی در رابطه با کودکی و دوران تحصیلی تان بگویید؟

تا کلاس پنجم ابتدایی درس خواندم، ۲ سال در مجتمع آموزشی نارمک و سه سال در مجتمع

آموزشی ولیعصر تا قبل از مدرسه هیچ گونه مشکل شنوایی و بینایی نداشتم و به مرور زمان

شنوایی و بینایی ام را از دست دادم.

علت کم شنوایی و کم بینایی شما چه بود؟

به علت بیماری سندرم آشر، دچار کم بینایی و کم شنوایی شدم.

چرا به ادامه تحصیل نپرداختید؟

به خاطر مشکلات رفت و آمد به محل تحصیل (مدرسه) و همچنین به علت داشتن عمل جراحی پاهایم و عمل جراحی کمر مادرم از ادامه تحصیل باز ماندم. در حال حاضر مشغول به چه کاری هستید؟

قبلاً عضو انجمن هئیت تحریریه مجله ایران سپید بودم. ولی در حال حاضر کار نمی‌کنم. تا سال گذشته ۱۳۸۳ یازده کتاب به خط بریل نوشته ام و سرگذشت و داستان زندگی ام در مجله ایران سپید و امید دوباره به چاپ رسیده است. نام کتابهایی که به خط بریل نوشتید چیست؟

آرزو، در تاریکی به سوی روشنایی، ایثارگران، ثروت عامل خوشبختی نیست، به آنچه داری راضی باش، زندگی نابسامان و چندین کتاب دیگر که اکنون در کتابخانه نابینایان موجود می‌باشد.

از اینکه فردی هستید با سه نوع معلولیت، چه احساسی دارید؟

اول قسمت بود از زندگی ام که اینگونه باشم. ولی دوست داشتم مستقل می‌بودم و روی پای خود می‌ایستادم تا بتوانم کارهایم را خودم انجام دهم. اوقات فراغت را چگونه می‌گذرانید؟

به مطالعه کتابهای داستان (اعم از خارجی و ایرانی)، کتاب دعا (مناجات شعبانیه و...) و خواندن قرآن.

کتابها را چگونه مطالعه می‌کنید؟

کتابها به خط بریل نوشته شده است و بعضی از کتابهای دارای نوار نیز هستند ولی بیشتر کتابها را با خط بریل مطالعه می کنم.

از افراد جامعه چه نوع انتظاراتی دارید؟

من همیشه در منزل به سر می برم و جایی نمی روم، ولی از مردم انتظار دارم با من همان رفتاری را داشته باشند که دوست دارند دیگران با آنان داشته باشند و به چشم یک فرد معلول به ما نگاه نکنند و نسبت به ما ترحم و دلسوزی نکنند. ما را دست کم نگیرند و توانایی هایمان را در نظر بگیرند.

امکانات و خدمات بهزیستی را چگونه ارزیابی می کنید؟

در دوران تحصیل امکانات بهزیستی خوب بود. البته چند کارشناس از طرف مرکز نگهداری معلولین کهریزک به ما سرزده و ما را مورد لطف خود قرار داده اند.

تا چه اندازه خود را فرد موفق می دانی؟

در حد توانایی خود تلاش کرده ام و فکر می کنم به اندازه توانایی هایم فرد موفق هستم.

بیشترین مشوق شما در کارها و موفقیتتان که بود؟

در خواندن قرآن و حفظ سوره های کوتاه مادرم بهترین مشوق من بود و در کارهای دیگر خواهرانم مرا تشویق می کردند.

دوست صمیمی شما کیست؟

دوست صمیمی ام زینب جهانگیری نام دارد که او نیز نابیناست و با هم تماس تلفنی داریم. البته دوست داریم در کنار هم باشیم ولی این کار چندان امکان پذیر نیست.

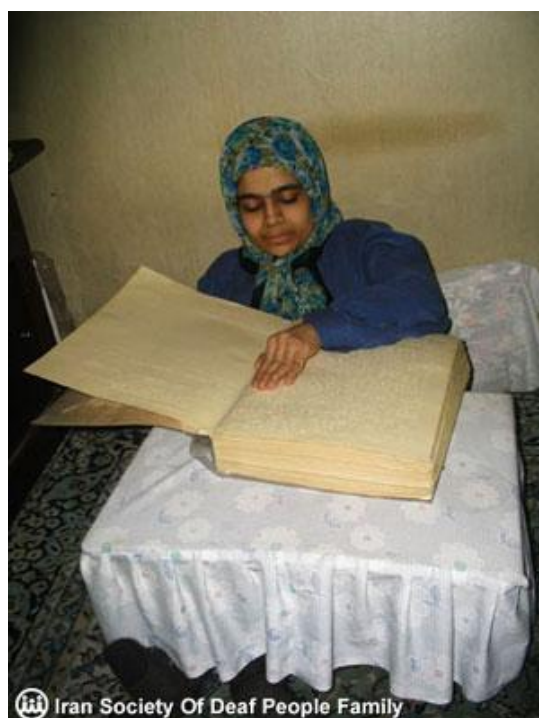
به عنوان یک فرد از جامعه با چه مشکلاتی مواجه هستید؟

یکی از مشکلات بنده مشکل اشتغال به کار است.
از مسئولین بهزیستی چه انتظار دارید؟

به معلولان اعم از (نابینایان، ناشنوایان و ...) کمک نمایند و امکانات بیشتری بدهند و در حد توانایی خود از استعدادهایشان بهره ببرند.
فکر می کنید ناشنوایان، نابینایان و معلولان تا چه حد به شما افتخار می کنند؟
در حد توانایی و استعدادم به من افتخار می کنند.
تا چه اندازه به اصول دین پایبند هستید؟

به نماز و اصول دین بسیار پایبند هستم و قرآن را به یک فرد کم بینا آموختم.
خواندن قرآن را توسط چه کسی آموختی ؟

توسط خانم زهرا دانشیار یکی از مربیان برجسته نابینایان.



به ورزش علاقه مند هستید؟

بله معمولاً در منزل نرمش می کنم.
بهترین روز زندگی تان چه روزی بود؟

روزی که کتابهایم به چاپ رسید.
و بدترین روز زندگی تان ؟

روزی که پدرم فوت کرد و روزی که به من گفتند دیگر نمی توانم به مدرسه بروم.
به نظر شما فرد نمونه چگونه است؟

فرد نمونه فردی است که الگوی خوبی برای دیگران باشد.
مادر را چگونه توصیف می کنید؟

مادر همانند یک فرشته است. او برای من بسیار زحمت کشیده است، از مادرم به خاطر همه
محبتها و زحماتش تشکر می کنم و از خداوند ثواب و اجر این همه بزرگواری، گذشت و
فداکاری را برای او خواهانم.

رفتار مردم باشما چگونه است؟

بعضی از مردم رفتار خوبی دارند ولی بعضی طوری رفتار می کنند انگار من یک بچه هستم، در
صورتی که اینطور نیست.

بزرگترین آرزوی شما چیست؟

بزرگترین آرزویم این است که روی پای خود بایستم و مستقل باشم.
چه صحبت و پیامی برای ناشنوایان و معلولان دارید؟

صبور باشند، ناامید نباشند، از رفتار مردم ناراحت نشوند، متکی به خودشان باشند، به خدا ایمان داشته باشند، من در خواب دیدم که وقتی ناامید شدم آقایی می آمد ولی من نمی دیدم ولی می شنیدم که به من می گفت: ناامید مباش، خدا را در نظر داشته باش، وقتی این خواب را دیدم، قرآن خواندن را فرا گرفتم و خواندم.
پیام آخر؟

آرزوی موفقیت برای شما و همکارانتان در مجله آوای نگاه

منبع: وب سایت انجمن خانواده ناشنوایان ایران، گزارشگر: لایلا پیکانی، ۱۷ شهریور ۱۳۸۸

ناهید مزینانی

ناهید مزینانی، هنرمند ناشنوا



من ناهید مزینانی هستم و در سال ۱۳۶۱ بدنیا آمدم و از سال ۶۴ تا ۷۳ در مدرسه ناشنوایان شماره ۴ درس خواندم و برای دبیرستان در مدرسه ناشنوایان شماره ۲ درس خواندم از همانجا رشته گرافیک انتخاب کردم و سال ۷۸ دیپلم گرفتم و در سال ۷۸ برای پیش‌دانشگاهی هنر به مدرسه عادی رفتم و سه ماه در مدرسه عادی درس خواندم به علت مشکل شنوایی متوجه نمی‌شدم به مدرسه ناشنوا شماره ۲ رفتم در همانجا ادامه دادم تا سال ۷۹ تمام کردم. در سال ۸۵ دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شرق (قیامدشت) رشته گرافیک شرکت کردم و قبول شدم و فوق دیپلم را در آنجا گرفتم.

در سال ۸۸ تا ۸۹ در کانون فرهنگی، کارهای طراحی و بنر و مجله انجام می‌دادم و در آخر سال ۸۹ سر کار جدید رفتم و از کارهایم خوششان آمد و الان در آنجا کارم را ادامه می‌دهم (طراحی و روزنامه و مجله) کار می‌کنم.

خلاصه:

سال ۶۴ تا ۷۳: آمادگی تا سوم راهنمایی

سال ۷۴ تا ۷۸: اول دبیرستان تا سوم دبیرستان

سال ۷۸ تا ۷۹: پیش‌دانشگاهی هنر

سال ۸۵ تا ۸۷: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شرق (قیامدشت)

نمایشگاه: در نمایشگاه مدرسه و دانشگاه شرکت کردم.

<http://www.handicapcenter.com/?p=3814>

سید حیدر شهرستانی

سید حیدر شهرستانی، ناشنوا انیمیشن ساز



سید حیدر شهرستانی در سال ۱۳۶۳ در شهر لندن به دنیا آمد. پس از گذراندن دوران دبستان و دبیرستان در چندین مدرسه عادی و مخصوص ناشنوایان، کار خود را در سال ۲۰۰۰ میلادی به عنوان اپراتور کامپیوتر در یک مؤسسه ورزشی در لندن آغاز کرد. پس از گذراندن دوره‌های مختلف IT در کالج North West London به علاقه و توانایی‌های خود در زمینه رایانه و مولتی مدیا پی برد.

در سال ۲۰۰۷ میلادی وارد دانشگاه London Metropolitan در رشته مولتی مدیا (BSC Interactive Multimedia) مشغول به تحصیل شد. در سال ۲۰۰۹ میلادی به عنوان دستیار IT در شرکت Game Lab در شهر لندن استخدام گردید. او توانست در طول تحصیل جوایز متعددی کسب کند. از آن جمله می‌توان لوح موفق‌ترین دانش‌آموزی که سال ۱۶+ را گذرانده در سال ۲۰۰۱ از مدرسه Oak Lodge و لوح کسب آموزش در سال ۲۰۰۶ از کالج North West London و لوح هفته آموزش بزرگسالان در تاریخ ۲۰۰۹ از مؤسسه City Lit را نام برد

حیدر در سال ۲۰۱۰ میلادی با درجه شاگرد اول در سطح کارشناسی فارغ التحصیل شد و به ایران آمد و هم اکنون در یک شرکت انیمیشن سازی مشغول به کار می باشد.

<http://www.handicapcenter.com/?p=3811>

محسن آخوندی

محسن آخوندی، هنرمند ناشنوا



اینجانب محسن آخوندی در سال ۱۳۳۶ در شهر ملایر به دنیا آمدم و ناشنوا می باشم. دیپلم فنی را در رشته راه و ساختمان اخذ کردم. در سال ۱۳۵۷ در کنار تحصیل، نقاشی و طراحی را در خدمت استاد علی اشرف والی آموختم و در سال ۱۳۷۰ موفق به اخذ دوره عالی در انجمن خوشنویسان ایران شدم. سپس به نگاره های چوبی از قبیل معرق، منبت، معرق-منبت مشبک، مجسمه سازی چوبی سوق پیدا کردم. از آنجا که هنر از روح و سرشت انسان سرچشمه می گیرد و انسان هنرمند با نگاره های چوبی ارتباط مستقیمی روی چوب را در خدمت استاد محمد طاهر امامی آموختم در سال ۱۳۸۶ از طرف شورای ارزشیابی هنرمندان نویسندگان و شاعران کشور گواهینامه درجه ۲ هنری معادل فوق لیسانس به من اعطا گردید. حدود ۳۰ سال

در سمت استادکار در آموزش و پرورش استثنایی به دانش‌آموزان ناشنوا، کم‌توان و جسمی و حرکتی خدمت کردم.

نمایشگاه‌های برگزار شده:

• نمایشگاه هنری و فرهنگی ناشنوایان ایران سال ۱۳۷۳

• نمایشگاه موزه سعدآباد سال ۱۳۸۴

• نمایشگاه کشورهای اسلامی در دبلیو سال ۱۳۷۸

• نمایشگاه دهه فجر لندن با همکاری استاد طاهر امامی سال ۱۳۷۳

• نمایشگاه هنر ایران در دوسلدروف آلمان، با همکاری استاد طاهر امامی سال ۱۳۷۰

• نمایشگاه نگاره‌های چوبی در پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و گردشگری در ۵ موزه

<http://www.handicapcenter.com/?p=3808>

مرجان خسرو پناه

مرجان خسرو پناه، هنرمند ناشنوا



من مرجان خسروپناه سال ۱۳۶۲ در تهران متولد شدم. وقتی ۶ ماهه بودم در اثر تب تشنج شنوایی را از دست دادم. مادرم خیلی سختی را تحمل کرد و به من حرف زدن را یاد داد. چون مادرم معلم و مدیر مدارس کودکان ناشنوا بود تربیت شنوایی و آموزش را مادرم از زمانی که متوجه مشکل شنوایی شد آغاز کرد.

سال ۱۳۶۸ کلاس اول را در مدرسه ناشنوایان نیمروز شروع کردم. مقطع ابتدایی را در سال ۱۳۷۴ به پایان رساندم و مقطع راهنمایی و هنرستان رشته گرافیک را در مجتمع ناشنوایان نیمروز در سال ۱۳۷۸ به پایان رساندم و ۱ سال هم پیش‌دانشگاهی گذراندم و بعد وارد دانشگاه جامع علمی کاربردی در رشته گرافیک رایانه شدم و در سال ۱۳۸۴ فارغ‌التحصیل شدم. - در زمستان ۱۳۸۱ نمایشگاه مؤسسه خیریه مربوز به آقای دکتر افروز شرکت کردم. - در نمایشگاه دیگری که در فرهنگسرای نیاوران برپا شده بود آثارم را به نمایش گذاشتم. و همچنین در سال ۱۳۸۲ در نمایشگاه فرهنگسرای نیاوران شرکت کردم. - در سال ۱۳۸۸ نمایشگاهی از آثار دستی خودم پتینه سازی مجسمه به همراهی دوستانم در فرهنگسرای کتاب معلم برپا کردم.

- در سال ۱۳۸۰ ازدواج کردم و اکنون یک فرزند دارم.

<http://www.handicapcenter.com/?p=3805>

زهرة حسن زاده

زهرة حسن زاده، هنرمند ناشنوا



متولد: ۱۳۶۰

ساکن تهران

علاقه من به هنر از همان دوران کودکی آغاز شد. این علاقه تا جایی بود که در سن ۸ سالگی به کلاس خوشنویسی و از سن ۹ سالگی به کلاس نقاشی رفتم. البته در این راه خانواده مشوق اصلی و همراه همیشگی من بودند به دنبال این علاقه بود که در هنرستان رشته گرافیک را انتخاب کردم و همیشه این آرزو که خوشنویسی موفق شوم با من بود و الآن خدا را شاکرم که به من این توانایی را داد و مرا در این راه یاری کرد.

در همان سال بود که وارد انجمن خوشنویسان تهران شدم و تا امروز ۷ سال است که مشغول به خوشنویسی هستم. همینطور در مکتب مینیاتور طهران ۴ سال مشغول به کسب هنر شدم و در حال حاضر به طراحی فرش و نگارگری مشغول هستم. این آرزو که بتوانم هنر را تدریس کنم و مانند استادان بزرگ بتوانم موفق باشم تا اینکه از دو سال قبل این آرزو به واقعیت پیوست و من با دایر کردن کلاس‌های طراحی و خطاطی و ... به تدریس هنر مشغول شدم. باور قلبی من این است که ناشنوا بودن به معنی ناتوانی نیست و آرزو دارم که تمامی عزیزان ناشنوا، من و تمامی عزیزان ناشنوا، توانمند و هنرمند را سرمشق خود قرار داده و همیشه موفق و پیروز و سربلند باشند.

۱- مسابقه خوشنویسی سال ۸۷ مقام سوم

۲- خوشنویسی سال ۸۴ نمونه

۳- سال ۸۵/۸۴ نمایشگاه سئول

۴- سال ۸۷ نمایشگاه فرهنگسرای اشراق از طرف بهزیستی

۵- سال ۸۷ نمایشگاه ارسباران (هنر)

۶- سال ۸۷ نمایشگاه نیاوران

۷- مدرک خوشنویسی دارای کتابت ممتاز

۸- سال ۴ مکتب مینیاتور طهران استاد شاهین عرب

۹- ۷ سال خوشنویسی (نستعلیق) استاد عزیزی

- ۱۰- آموزشگاه خوشنویسی آزاد (استاد عزت الله) یک سال (ترکیب هنر خوشنویسی)
- ۱۱- دو سال طراحی فرش و ترسیم هندسه نقوش (استاد صبورا امیدوار کارشناس فرش تبریز)
- ۱۲- چاپ آلبوم سال ۸۵ (تابلوی امام علی (ع) مینیاتور)
- ۱۳- چاپ مصاحبه در روزنامه همشهری سال ۸۶

<http://www.handicapcenter.com/?p=3796>

رضا محمودی

رضا محمودی، ناشنوا، محقق و مدرس زبان اشاره و گوینده خبر ناشنویان

نائب رئیس هیئت مدیره انجمن خانواده ناشنویان ایران



بیوگرافی

نام: رضا محمودی

نام پدر: احسان اله

تاریخ تولد: ۱۳۳۷/۱۰/۱۹

تأهل: متأهل

تعداد فرزند: یک

علت ناشنوایی: مادرزادی

ایمیل: REZA.VERDI@Gmail.Com :

تحصیلات

- ۱، اخذ گواهینامه ششم ابتدایی از آموزشگاه کرولاله‌های باغچه‌بان در خرداد، ۱۳۵۱
- ۲، اخذ گواهینامه دوره سیکل از آموزشگاه کرولاله‌های باغچه‌بان در خرداد، ۱۳۵۴
- ۳، اخذ دیپلم فنی راه و ساختمان از هنرستان نظام مافی (اولین گروه فارغ التحصیلان هنرستان تلفیقی) در سال ۱۳۵۷
- ۴، اخذ مدرک فوق دیپلم (کاردانی) معماری از انستیتو تکنولوژی انقلاب اسلامی تهران در سال ۱۳۶۳
- ۵، اخذ مدرک لیسانس (کارشناسی) صنایع دستی از دانشگاه هنر تهران پایان‌نامه با عنوان آموزش قالبیابی به افراد ناشنوا به زبان اشاره در سال ۱۳۸۳

خدمات

- ۱، دبیر اولین جشنواره فرهنگی و هنری ناشنویان تهران در فرهنگسرای اندیشه از ۱۲ تا ۱۶ اسفند ماه سال ۱۳۷۳،
- ۲، دبیر برگزاری نمایشگاه آثار هنری ناشنویان در فرهنگسرای شفق مهرماه ۱۳۷۶،
- ۳، دبیر برگزاری نمایشگاه آثار هنری ناشنویان در نگارخانه لاله مهرماه ۱۳۷۷،
- ۴، برگزارکننده مراسم هفته جهانی ناشنویان در سالن اجتماعات وزارت کار و امور اجتماعی با همکاری سازمان بهزیستی کشور در مهرماه ۱۳۷۹،
- ۵، دبیر و همکاری در برگزاری مراسمات هفته جهانی ناشنویان از طرف انجمن خانواده ناشنویان تهران در مهرماه سالهای ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸،
- ۶، همکاری در برگزاری نمایشگاه آثار هنری ناشنویان از طرف انجمن خانواده ناشنویان ایران در سالهای ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸،

تألیفات

- ۱، کتاب فرهنگ زبان اشاره فارسی برای ناشنویان از انتشارات سازمان ملی رفاه ناشنویان سال ۱۳۵۹،
- ۲، کتاب آشنایی با اشارات ناشنویان از انتشارات سازمان بهزیستی کشور سال ۱۳۶۳،
- ۳، کتاب مجموعه اشارات ناشنویان (جلد اول) از انتشارات دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی سال ۱۳۶۸،
- ۴، کتاب زبان اشاره فارسی (جلد دوم) از انتشارات دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی سال ۱۳۷۶،

۵، کتاب زبان اشاره فارسی ۳ (جلد سوم) از انتشارات دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی سال ۱۳۷۸،

همکاری در بررسی، جمع‌آوری اشارات، استاندارد کردن آنها و نظارت بر طراحی از اشارات

کتاب زیر:

- ۱، کتاب داستانی مهمان‌های ناخوانده سال ۱۳۵۹،
- ۲، آموزش خیاطی برای ناشنوایان سال ۱۳۷۴،
- ۳، زبان‌آموزی به کودکان ناشنوا، ۱۳۷۷،
- ۴، لغت‌نامه اشارات فنی ناشنوایان (سیم‌کشی برق ساختمان و تراشکاری) سال ۱۳۸۴،
- ۵، لغت‌نامه اشارات فنی ناشنوایان (ابزار اندازه‌گیری و رشته جوشکاری) سال ۱۳۸۴،
- ۶، جمع‌آوری اشارات لغات مربوط به اخبار.
- ۷، تهیه و آماده‌سازی تقویم سالانه به زبان اشاره سالهای ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ و ۱۳۸۷،

نوشته‌ها

- ۱، گزارش مأموریت سفر به کشور کره جنوبی سال ۱۳۷۱،
- ۲، گزارش مأموریت سفر به کشور هند سال ۱۳۷۳،
- ۳، گزارش مأموریت سفر به کشور ژاپن سال ۱۳۸۰،
- ۴، ترجمه کتابچه تاریخ پنجاه ساله فعالیت‌های فدراسیون ناشنوایان ژاپن سال ۱۳۸۰،
- ۵، ترجمه کتابچه خدمات ارتباط‌گری (رابطی) ژاپن سال ۱۳۸۰،
- ۶، جمع‌آوری اطلاعات و مجلات محصولات کمک توانبخشی ناشنوایان و پیگیری ترجمه و

چاپ آن سال ۱۳۸۸

۷، تنظیم جزوات دوره آموزش زبان اشاره کوتاه مدت و بلند مدت.

آموزش

۱، مدرس زبان اشاره در دانشکده علوم توانبخشی جهت دانشجویان دوره‌های گفتاردرمانی و

ش. نوایی شناسی.

۲، مدرس زبان اشاره در دانشگاه علم و صنعت جهت دانشجویان.

۳، مدرس زبان اشاره در فرهنگسرای شفق جهت علاقمندان آزاد.

۴، مدرس زبان اشاره در فرهنگسرای بانو جهت علاقمندان آزاد.

۵، مدرس زبان اشاره در انجمن خانواده ناشنوایان ایران جهت علاقمندان آزاد و تربیت رابط

(مت. ترجم. زبان اشاره ناشنوایان)

۶، مدرس زبان اشاره در شهرهای همدان، اهواز و گرگان جهت کارشناسان و مددکاران

بهبودی برای تسهیل ارتباط با افراد ناشنوی آن شهرها.

شرکت در کنگره‌ها و دوره‌های آموزشی

۱، شرکت در کنگره ناشنوایان آسیا و اقیانوسیه در کشور کره جنوبی (سئول) با عنوان نماینده

ناشنوایان ایران از ۱۸ تا ۲۶ آوریل ۱۹۹۲ مطابق با ۱۴ فروردین تا ۶ اردیبهشت سال ۱۳۷۱،

۲، شرکت در ششمین کنگره نمایندگان فدراسیون آسیا و اقیانوسیه در کشور هند (دهلی نو) با

عنوان نماینده ناشنوایان ایران از ۱۶ تا ۱۸ دسامبر ۱۹۹۴ مطابق با ۲۵ تا ۲۷ آذر سال ۱۳۷۳،

۳، شرکت در ششمین دوره آموزش مدیریت جامعه ناشنوایان آسیا و اقیانوسیه در کشور ژاپن

(اوساکا) با دعوت فدراسیون ناشنوایان ژاپن مهرماه سال ۱۳۷۹ مطابق با اکتبر سال ۲۰۰۰

(اولین ناشنوی ایرانی در این دوره) به مدت ۵۰ روز.

۴، اعزام با عنوان مترجم زبان اشاره بین المللی ناشنوایان همراه با رئیس فدراسیون ورزشی ناشنوایان ایران و بازیکنان ناشنوا به اولین مسابقات فوتسال ناشنوایان آسیا در کشور سنگاپور به مدت ۱۰ روز در آبان و آذر ماه ۱۳۸۹،

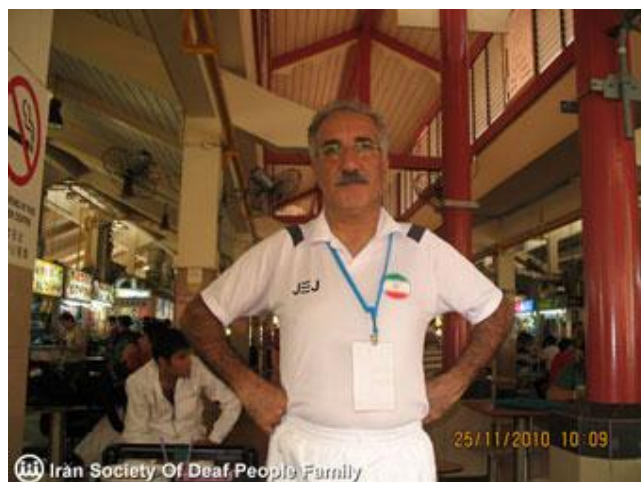
سوابق کار و مسئولیت‌ها

- ۱، استخدام در آموزشگاه کرولالهای باغچه‌بان با عنوان معلم ناشنوایان با حمایت خانم ثمینه باغچه‌بان در مهر ماه سال ۱۳۵۶،
- ۲، استخدام در سازمان ملی رفاه ناشنوایان (که بعدها در سازمان بهزیستی کشور ادغام شد) با عنوان رابط ناشنوایان و همکاری در جمع‌آوری زبان اشاره و تدوین کتب زبان اشاره از مهرماه سال ۱۳۵۷،
- ۳، بازنشسته سازمان بهزیستی کشور با عنوان کارشناس برنامه‌ریزی نیروی انسانی در مهرماه ۱۳۸۴،
- ۴، رئیس خانه فرهنگی جوانان ناشنوایان ایران از سال ۱۳۵۸،
- ۵، عضو اصلی هیئت مدیره کانون ناشنوایان ایران از سال ۱۳۷۲،
- ۶، رئیس خانه فرهنگی ناشنوایان شفق از سال ۱۳۷۶،

فعالیت‌ها و مسئولیت‌ها از سال ۱۳۸۶ تا کنون

- ۱، نایب رئیس هیئت مدیره کانون ناشنوایان ایران.
- ۲، محقق زبان اشاره.
- ۳، مسئول کمیته آموزش زبان اشاره و رابطان انجمن خانواده ناشنوایان ایران.
- ۴، مسئول آماده‌سازی و تکثیر دی وی آموزش زبان اشاره ناشنوایان انجمن خانواده ناشنوایان ایران.

- ۵، مسئول کمیته ناشنوایان چند معلولیتی انجمن خانواده ناشنوایان ایران.
- ۶، مسئول کمیته پیشگیری و توانبخشی انجمن خانواده ناشنوایان ایران.
- ۷، مشاوره خانواده و جوانان ناشنوای انجمن خانواده ناشنوایان ایران.
- ۸، عضو هیئت تحریریه نشریه آوای نگاه انجمن خانواده ناشنوایان ایران.
- ۹، گوینده تصویری اخبار ناشنوایان شبکه دو صدا و سیما از سال ۱۳۷۰،
- ۱۰، مشاور راهنما دانشجویان دانشگاه ها و مراکز عالی آموزشی در زمینه ناشنوایان جهت تهیه پایان نامه های مربوطه و غیره.
- ۱۱، شرکت در جلسات مختلف ارگان های دولتی و غیردولتی با عنوان نماینده تام الاختیار انجمن خانواده ناشنوایان ایران.



<http://www.handicapcenter.com/?p=3795>

علیرضا میرزا رضایی

علیرضا میرزا رضایی هنرمند نقاش ناشنوا



لطفاً بیوگرافی خود را شرح دهید.

اینجانب علیرضا میرزا رضایی متولد سال ۱۳۵۰ در یکی از محله‌های منطقه ۱۰ تهران بدنیا آمدم. به نقل از پدر و مادرم ابتدا شنوایی داشتم؛ ولی بواسطه تب مننژیت که در طفولیت به آن دچار گردیدم. این بیماری بر شنوایی من تاثیر گذاشت و عصب شنوایی مرا فلج نمود و من

از ناحیه هر دو گوش ناشنوا گشتم. ابتدا تحمل این ضایعه برای خانواده بسیار مشکل بود ولی بعدها پذیرفتند. من در کودکی کلاس های مقدماتی و پیش زمینه برای ورود به دبستان های ناشنوایان را در آموزشگاههای وابسته به باغچه بان پشت سر گذاشتم و ورود من به دبستان از کلاس آمادگی و اول در دبستان نیمروز واقع در خیابان کارگر شمالی شروع شد؛ و چون آغاز دوران تحصیل من با شروع انقلاب اسلامی مصادف بود، بنابراین هر سال مدرسه های ما تغییر می یافت و بیشتر سال های تحصیلی جدید می بایست به یک مدرسه جدید می رفتیم که این خالی از زحمت برای من نبود؛ چرا که جابجایی و آشنا شدن با مربیان جدید و نا آشنا، برای من بسیار دشوار بود به طوری که در مدارس ناشنوایان — سهند و مجدداً در یک دبستان دیگر که نام آن فراموشم شده و بعد از آن در کلاس پنجم به باغچه بان واقع در میدان یوسف آباد رفتم و دوران راهنمایی را نیز در مجتمع ناشنوایان باغچه بان تا کلاس دوم راهنمایی گذراندم. کلاس سوم راهنمایی در بحبوحه جنگ ایران و عراق بود که خانواده ام تصمیم گرفتند به شهرستان یزد رفته و آنجا سکونت نمایند. آنها بر خلاف خواسته من که دوست داشتم در تهران بمانم و تحصیل کنم به علت بیماری و کسالت مادرم به ناچار به یزد رفتم و در آنجا از بهمن ماه، تحصیلاتم را در دبستان ناشنوایان امید یزد در کلاس سوم راهنمایی ادامه دادم. پس از آن در هنرستان هنرهای تجسمی پسران یزد با شرکت در آزمون ورودی پذیرفته شدم، و کلاس های اول و دوم هنرستان را در آن مدرسه گذراندم. ناگفته نماند این هنرستان عادی بود و من می بایست با بچه های شنوا درس می خواندم وقتی از مسئولان درخواست رابط کردم گفتند. چون درس ها متنوع است ما نمی توانیم برای هر درسی از جمله دروس ادبیات، دینی، عربی و غیره یک رابط بگذاریم و رابطی که همه دروس را بداند، نداریم، فقط برای زبان انگلیسی به من یک رابط دادند. خلاصه تحصیلاتم را در رشته هنر تا کلاس دوم هنرستان در یزد گذراندم. سپس با اصرار و درخواست های من مبنا بر نقل مکان به تهران و موافقت خانواده به شهر تهران آمدم. تا مدتی در تهران سرگردان بودم، چون هنرستانی که مخصوص ناشنوایان باشد و به رشته نقاشی پردازد وجود نداشت. با تحقیق

بسیار متوجه شدم در تهران نیز هنرستان هنرهای تجسمی پسران وجود دارد، بنابراین به اتفاق پدرم به آنجا رفتیم و مدارکم را ارائه دادم ولی آنها از ثبت نام من سرباز زدند و گفتند من نمی‌توانم ضمن تحصیل با ناشنوایان و افراد عادی با استادان به کار نقاشی که رشته اصلی من بود، با استادان پردازم. مدیر و معاون آن وقت هنرستان با اصرار پدرم که من در یزد ۲ سال با افراد عادی و شنوا درس خوانده و دبیرها کار مرا نیز تأیید کرده‌اند. بالاخره با آزمونی که دادم پذیرفتند که از من ثبت نام بعمل آورند و کار نقاشی مرا نیز تأیید کردند. خلاصه قرار شد دروس عملی مربوط به رشته ام را که نقاشی بود مثل پرسپکتیو آناتومی، تاریخ هنر - طراحی را در هنرستان تجسمی و دروس تئوری نظیر فارسی، زبان، دینی، عربی را در هنرستان ناشنوایان نظام مافی و سال چهارم در هنرستان فنی حرفه‌ای، سید جمال الدین اسدآبادی شماره ۲۰ بگذرانم. بعد از گذراندن دوره تحصیل دیپلم هنرم را از هنرستان تجسمی پسران با مدرک عالی دریافت کردم و درست در زمانی که من موفق بر اخذ مدرک دیپلم شدم هنرستان سید جمال الدین اسدآبادی که در کنار مجتمع باغچه بان است کلاس‌های هنر و گرافیک را برپا کردند.

در سال ۷۱ ضمن شرکت در آزمون دانشگاه آزاد اسلامی (دانشکده هنر و معماری)، در رشته نقاشی پذیرفته شدم. در دانشگاه نیز همان مشکلات دوران هنرستان را داشتم. در آنجا چون بیشتر به کارهای عملی بها می‌دادند کارهای نقاشی من در مقایسه با دیگر نقاشان بسیار عالی بود. بدین ترتیب لیسانس و فوق لیسانس خود را از دانشگاه آزاد اخذ کردم و در کنار درس خواندن، تابلوهای زیادی به سبک اکسپرسیونیسم و آبستره اکسپرسیونیسم کشیدم و در نمایشگاه‌های دیگر که بیشتر انفرادی بود شرکت کردم که با استقبال بسیار زیادی روبرو شد. البته تعدادی از تابلوهایم به فروش رفت و در نمایشگاه دو سالانه ۱۳۷۶ موزه هنرهای معاصر جزو ۱۰ نفر برتر شناخته شدم و از طرف وزارت ارشاد به ریاست وزیر وقت آقای مهاجرانی، به لوح افتخار، تندیس قلم موی طلایی و ده عدد سکه بهار آزادی نائل آمدم. در سال‌های بعد در نمایشگاه‌های مختلف شرکت نمودم. مجدداً از وزیر ارشاد وقت آقای

مسجد جامعی لوح افتخار و تقدیر نامه دریافت کردم . همیشه از کارهای نقاشی من بعنوان کارهایی قوی ، پر قدرت، دارای سرعت، هیجان و نشاط از طرف استادان، مخاطبان و بازدید کنندگان از تابلوهایم یاد شده و تعاریف نقاشی هایم توسط کارشناسان مختلف در روزنامه های همشهری، اطلاعات، کیهان هوایی و مجلات آورده شده است. پس از آن کم کم درگیر زندگی شده و به دنبال ازدواج و تشکیل خانواده رفتم و حدود دو سال است که ازدواج کرده ام و کارهای تدریس و زندگی و مشکلات روزانه مرا از نقاشی باز داشته که همانند سابق نمی توانم به طور مستمر به کار نقاشی پردازم.

چگونه با همسران آشنا شدید؟

همسر من ناشنوا و دانشجوی رشته نقاشی است. که با معرفی یکی از دوستانم این آشنایی صورت گرفت و به ازدواج انجامید.

چه کسی مشوق شما در این راه بود؟

البته خانواده اما مهم ترین مشوق من که هیچ گاه در این عرصه مرا تنها نگذاشته است استاد گرانقدرم آقای مسلمیان بودند که از ایشان صمیمانه تشکر می کنم. شما به عنوان یک ناشنوا زندگی را چگونه می بینید؟

به نظر من جامعه ما به افراد موفق ناشنوا توجه چندانی ندارد و هنرهای آنان را نادیده می گیرد.

فعالیت انجمن خانواده ناشنوایان را چگونه ارزیابی می کنید؟

بسیار خوب است و واقعاً پیشرفت چشم گیری داشته و من خوشحال هستم که برنامه هایی در سطح عالی دارد و همین طور به خود می بالم که این انجمن در تمام زمینه ها فعالیت دارد.

نظرتان در مورد مجله آوای نگاه نظرتان را بیان کنید؟

مطالب خیلی جالب، عالی و گیرا است و من افتخار می کنم که همچنین مجله ای به دست جوانان ناشنوا طراحی شده است.

چه توصیه ای به جوانان ناشنوا می کنید؟

من کوچک تر از آن هستم که بخواهم توصیه ای بکنم. ولی دلم می خواهد همه جوانان مملکت ما از بزرگان الگو بگیرند و تجربه آنان را سرلوحه زندگی خویش قرار دهند. لطفاً از خصوصیات اخلاقی خود برای خوانندگان ما بگویید؟

من فردی دلسوز هستم اما زود رنج و خیلی دوست دارم به انسان ها کمک کنم.

بزرگترین آرزوی شما _____!

موفقیت در کارهایم به طوری که در جهان بین المللی شود و به گوش جهانیان برسد.

در پایان ضمن تشکر از شما، پیشنهاد یا انتقاد خود را بفرمایید؟

انجمن خانواده ناشنوایان برای بالا بردن سطح اطلاعات ناشنوایان خیلی خوب عمل می کند. یعنی افراد باهم صحبت می کنند و اطلاعات در زمینه های مختلف را تبادل نظر می کنند و هم چنین آشنایی با نخبگان جوانان در این مکان صورت می گیرد. البته مکان انجمن خانواده ناشنوایان ایران برای فعالیت های گسترده انجمن کوچک است باید جای مناسب دیگری برای انجمن تدارک دیده شود. چرا که برنامه های آن بسیار آموزنده است.

و کلام آخر!

با آرزوی موفقیت و پیروزی روز افزون برای شما.

شرکت در چندین نمایشگاه از جمله:

انفرادی

گالری سبز ۱۳۷۵

گالری سبز ۱۳۷۶

گالری برگ ۱۳۷۸

گالری برگ ۱۳۸۰

گروهی

هنرستان هنرهای تجسمی پسران یزد سال ۶۷ - ۱۳۶۶

هنرستان هنرهای تجسمی پسران تهران سال ۶۹ - ۱۳۶۸

فرهنگسرای اندیشه (اولین جشنواره فرهنگی هنری ناشنوایان ۱۳۷۳)

فرهنگسرای بهم - ۱۳۷۴

فرهنگسرای هنر ایران - ۱۳۷۵

گالری لاله ۱۳۷۵

فرهنگسرای شفق ۱۳۷۶

چهارمین نمایشگاه دو سالانه نقاشی ایران - موزه هنرهای معاصر تهران ۱۳۷۶

کشور من در سال ۲۰۰۰ - فرهنگسرای نیاوران ۱۳۷۶

فرهنگسرای شفق ۱۳۷۷

بنیاد امور بیماریهای خاص - فرهنگسرای نیاوران ۱۳۷۷

فرهنگسرای شفق ۱۳۷۸

سومین نمایشگاه طراحان معاصر ایران گالری برگ ۱۳۷۸

اولین نمایشگاه آثار هنری ناشنوایان کشور - فرهنگسرای نیاوران ۱۳۸۱

نخستین جشنواره ایران سرزمین صلح - فرهنگسرای نیاوران ۱۳۸۱
دومین نمایشگاه آثار هنری - فرهنگی ناشنوایان کشور - فرهنگسرای نیاوران ۱۳۸۲
گالری فاطیما ۱۳۸۳

جوایز

لوح افتخار و تندیس قلم موی طلایی از چهارمین نمایشگاه دو سالانه نقاشی ایران در موزه
هنرهای معاصر ۱۳۷۶

لوح سپاس نمایشگاه بنیاد امور بیماریهای خاص در فرهنگسرای نیاوران ۱۳۷۷
لوح افتخار از نخستین نمایشگاه آثار هنری فرهنگسرای ناشنوایان کشور در فرهنگسرای نیاوران
۱۳۸۱

لوح افتخار از نخستین جشنواره ایران زمین صلح در فرهنگسرای نیاوران ۱۳۸۱
لوح افتخار از دومین نمایشگاه آثار هنری فرهنگسرای ناشنوایان کشور در فرهنگسرای نیاوران
(۱۳۸۲)



منبع: وب سایت انجمن خانواده ناشنوایان ایران، ۱۵ شهریور ۱۳۸۸

مهرداد صدری شهرضایی

مهرداد صدری مینیاتورست ناشنوا



استاد مهرداد صدری در سال ۱۳۴۲ در اصفهان و در خانواده ای هنرمند به دنیا آمد پدرش معلم بود. خانه ی آنها محیطی بود سرشار از ذوق و هنر. پدرش هنگامیکه به عشق و علاقه ی و افرا و به نقاشی و طراحی پی برد وی را از ۱۲ سالگی به استادانی چون رستم شیرازی سپرد. او آثار فراوانی از هنر را نشان داده که از نظر خلاقیت و قدرت تخیل، رنگ آمیزی و قلمگیری بی نظیر است.

استاد مهرداد صدري چندين دهه است كه بدون خستگي در جهت اعتلای ارزشهای هنرنگارگری تلاش می کند و با تعلیم و آموزش، در گسترش و انتقال هنر به نسلهای امروز نقش اساسی را ایفا می نماید. بسیاری از هنر آموزان امروز در هنرستانها و دانشكده های هنری از آموزش ایشان بهره مند شده اند.

1 - لطفاً بیوگرافی خود را شرح دهید.

اینجانب مهرداد صدري در سال ۱۳۴۲ در اصفهان، شهر هنر و عشق، در خانواده ای فرهنگی بدنيا آمدم مرحوم پدرم معلمی راستین و محبوب بود و با بسیاری از هنرمندان چون استاد مرحوم رستم شیرازی، نگارگر مشهور و منحصر بفرد، آشنایی داشت و همین امر باعث شد تا مرا در ۱۲ سالگی با آن استاد بزرگوار آشنا سازد. بعلت استعداد و علاقه ای که در وجود من نهفته بود استاد نیز پذیرفتند و همواره مرا مورد لطف و تشویق خویش قرار می دادند. دوران ابتدایی خود را در مدرسه ناشنویان گلبدی به غیر از پنجم ابتدایی به پایان رساندم در آن دوران چون کلاس پنجم برایم مقدور نبود موجب نگرانی پدرم شده بود و همین امر باعث شد که به این استاد سپرده شوم. با تشویق ایشان بصورت آزاد وارد هنرستان هنرهای زیبای اصفهان شدم و به فراگیری هنرنگارگری پرداختم و پس از بازنشستگی استاد در هنرستان زیر نظر استاد اکبر مصری پور به عنوان شاگرد ایشان مشغول یادگیری شدم. پس از چهار سال یادگیری در هنرستان، ادامه تحصیل را مجدداً در مدارس معمولی آغاز کردم: مقطع راهنمایی را در مدرسه راهنمایی حاتم بیک و تا سوم متوسطه در دبیرستان صارمیه و سال چهارم را در دبیرستان سعدی گذراندم. پس از اخذ دیپلم رشته علوم تجربی، بین سالهای ۱۳۶۲-۱۳۶۸ بعنوان طراح و گرافیست و انیماتور در صدا و سیمای مرکز اصفهان مشغول بکار بودم، و همچنین در خلال این سالها نیز در کارگاه استاد جواد رستم شیرازی خدمت و همکاری می نمودم. سپس در سال ۱۳۶۸ در رشته نقاشی وارد دانشگاه آزاد واحد تهران شدم و در سال ۱۳۷۳ با ارائه پایان نامه ای، شایسته دریافت درجه لیسانس در رشته

نقاشی عمومی گردیدم. البته از اواخر دوران دانشگاه در هنرستان هنرهای زیبای اصفهان و شهرضا، طراحی و نقاشی ایرانی را تدریس نموده و در حال حاضر در دانشگاه علمی - کاربردی و نیز کلاسهای سازمان صنایع دستی تدریس می‌کنم تا بتوانم گوشه‌ای از دین خود را به عرضه هنر ادا نمایم. در ضمن تاکنون در بسیاری از نمایشگاههای جمعی و انفرادی شرکت نموده‌ام و همچنین در طول فعالیتهای هنری خویش لوح و تقدیر نامه‌های زیادی دریافت نموده‌ام.

2 - اولین بار کجا و چگونه با هنر آشنا شدید؟

در زمان کودکی با معرفی پدرم با کمک استاد رستم شیرازی
3 - به عنوان یک هنرمند چه تعریفی از ((هنر)) دارید؟

از هنر تعارف زیادی مطرح شده است اما هنر فی الواقع مخلوق انسان محسوب میشود در جنبه‌های کامل شده و کمال آن در رسیدن به تلاقی الگوهای منظم طبیعی که در جهان، مشهود هنرمند است و زمینه‌های منبعث از ذهن هنرمند و الهامات نشأت گرفته از ضمیر مستعد اوست.

4 - الگوی هنری شما چه کسی می‌باشد؟

استادان بزرگ مرحوم عیسی بهادری و مرحوم جواد رستم شیرازی.

5 - به نظر شما دید اجتماع نسبت به جامعه هنری، مخصوصاً هنرمندان ناشنوا چگونه است؟

در دید اجتماع یک هنرمند ناشنوا اگر چه هنرمندی توانا است اما بواسطه معلولیت نظر دیگران در قالب دیدی دلسوزانه مطرح می‌گردد درحالیکه یک هنرمند چه معلول و یا غیر معلول انتظار دیدی هنرمند نگرانسوی جامعه دارد.

6 - برای خلق یک اثر هنری چه عواملی دخیل هستند ؟

با استعداد، علاقه ، الهام گرفتن و هم چنین و تسلط بر اصول و فنون خلق یک اثر هنری

7 - در این دوره از عصر هنر همه می دانند که هنر برای آدم آب و نان نمیشود و

خیلی ها مجبور هستند علائق هنری شان را خفه کنند، به نظر شما آیا راهی برای حل این

معضل وجود دارد؟

عدم توجه دولت به هنر و هنرمندان و ارزش قائل نشدن به آنها و هم چنین مشکلات

اقتصادی نظیر عدم فروش تابلو به دلیل وضعیت اقتصادی جامعه و حاکمیت روابط به

جای ضوابطو نیز توجه به عده ای خاص، همگی مشکلات یک هنرمند است و باید در این

زمینه توجه جدی شود.

8 - همه شما را یک هنرمند موفق می دانند، دلایل موفقیت شما چیست؟

تلاش و پشتکاری بی وقفه، کشف رموز و درک حقیقت های زیبا و متعالی جهان هستی و عشق

به کار.

9 - آیا ناشنوا بودن شما لطمه ای به پیشرفتتان نمی زند؟

به دلیل مشکل شنوایی ارتباط برقرار کردن با زبانی رسا بسیار مشکل است در حالیکه برای

نشان دادن هنر خویش حرفهای ناگفته زیادی دارم.

10 - آیا به مطالعه علاقه مند هستید و آخرین کتابی که خواندید چه بود؟

به دلیل کمبود وقت کمتر به مطالعه می پردازم آخرین کتابی که مطالعه کردم کتابی بود در

مورد زندگینامه شیخ بهایی.

11 - آیا هنرمند بودن شما در خانواده هم تأثیری داشته است؟

بله بدون تأثیر نیست افراد خانواده از نگاه خود به هنر لذت می برند.

12 - نظر شما در مورد انجمن مهرسخن چیست ؟

این انجمن اگر مطابق قوانین مربوطه بدون هیچ نقطه انحراف و غرض ورزی اداره شود و هم

چنین طی زمان از تجربه ها هم استفاده شود و پیش به سوی کمال رود کاملاً مطلوب و مورد قبول اجتماع خواهد بود

۱۳- آیا تا به حالا پیش آمده که بر اثر موانع و مشکلات در کارهای هنری حس کنید که شکست خورده اید و چگونه با آن مشکل برخورد کرده اید؟
به دوراز تعارف باید گفت: بلی، بعلت اینکه از بسیاری هنرمندان آنچنان که باید حمایت نمی شود و به سبب آن رفته رفته روحیه هنرمند را تضعیف می کند و هم چنین موقعی که از لحاظ معنوی و اقتصادی نفعی به او نمی رسد.

۱۴- آیا میان هنر و عشق ارتباطی وجود دارد؟
هنر بدون عشق وجود ندارد واگرهم اثری بدون علاقه و عشق خلق شود آن اثری روح و خشک است.

۱۵- می گویند که هر اثری که خلق می شود باید روح داشته باشد می توانید در این مورد توضیح دهید؟ هر اثری اگر با عشق و در راه اهداف الهی وانسانی و معرفتی پدید آید حتماً دارای روحی است که هر کس با مشاهده آن می تواند آن را دریابد درواقع روح در یک اثرهنری ومیای است که به بیننده اثر می دهد حال بستگی به آن دارد که تماشاگر در چه حدی از اجتماع است وپایه تحصیلات و طرز تفکر وروابطش در همه ابعاد مورد توجه است.

۱۶- همچنین یک صحبت کوتاهی ازهمسر آقای مهرداد صدری؟
خانم مریم سیداف همسر استاد مهرداد صدری، خانه دار از یک خانواده فرهنگی می باشد بنابراین بهتر آن دید که در جهت تربیت وصحیح وسالم دوفرزند خویش خانه داری را انتخاب کرده تا وقت کافی وآرامش لازم را برای این منظور داشته باشد وجبران محدودیت همسر خویش را بنماید.

۱۷- یک نظر سنجی در مورد هنری با هنر خود بگوئید؟
متأسفانه با وجود ۲۵ سال سابقه کار هنری به جرأت می توان گفت که هنوز شناخت و توجه لازم نسبت به هنر وظرایف آن وجود ندارد چرا که اینچنین هنری بخصوص ازجانب یک

هنرمند ناشنوا که قادر به سخن سرائی از هنر خویش نسبت و درک عمق هنری از جانب مسئولان و دست اندر کاران را می طلبد متأسفانه طرد شده و ناشناخته باقی مانده است. منبع: وب سایت حوزه هنری اصفهان، ۳۰/۸/۱۳۸۹

برپایی نمایشگاه مینیاتور هنرمند ناشنوی ایرانی در فرانسه

نمایشگاه مینیاتور هنرمند ناشنوا آقای مهرداد صدری از هفتم تا هفدهم مرداد در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پاریس برگزار شد. به گزارش اداره کل روابط عمومی و اطلاع رسانی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، در این نمایشگاه که به همت رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران برگزار شد، بیست اثر از این هنرمند به نمایش در آمد و مورد استقبال هنردوستان فرانسوی و ایرانی قرار گرفت. مهرداد صدری شهرزایی با ۲۳ سال سابقه، در زمینه نقشه فرش و نقاشی مشغول به فعالیت می باشد. این هنرمند قبل از این آثار خود را در چندین نمایشگاه از جمله نمایشگاه دوسالانه نگارگری ایرانی اسلامی و نمایشگاه آثار برگزیده صنایع دستی کشورهای آسیا و اقیانوسیه (تهران) شرکت داده است. از این هنرمند آثاری به نام «گذر» و «لحظه مبعث» در موزه هنرهای معاصر اصفهان نگهداری می شود.

مهرداد صدری شهرزایی فرزند مسعود در سال ۱۳۴۲ در اصفهان بدنیا آمد و در سن ۱۲ سالگی با معرفی مرحوم پدر خود نزد استاد رستم شیرازی مشغول به فعالیت شد و اکنون با ۲۳ سال سابقه، در زمینه نقشه فرش و نقاشی مشغول به فعالیت می باشد. از جمله مقالات به چاپ رسیده این هنرمند طبیعت در نقاشی ایرانی و رابطه آن با نقاشی آبستره بوده و یک سال سابقه تدریس در هنرستان هرهای زیبا اصفهان و ۷ سال در هنرستان هنرهای تجسمی شهرضا و یک سال در دبیرستان میر اصفهان به تدریس اشتغال داشته است. این هنرمند آثار خود را در ۴ دوره نمایشگاه دوسالانه نگارگری ایرانی اسلامی در تهران و

نخستین نمایشگاه اندیشه های اسلامی و آینه هنر (تهران) و اولین نمایشگاه آثار برگزیده صنایع دستی کشورهای آسیا و اقیانوسیه (تهران) و نمایشگاه انفرادی در کیش و چندین نمایشگاه دیگر شرکت داده است.

از این هنرمند اثری بنام گذر در موزه هنرهای معاصر اصفهان و اثری نیز بنام لحظه مبعث در موزه هنرهای معاصر اصفهان نگهداری می شود. این هنرمند اکنون در هنرستان هنرهای زیبا اصفهان مشغول به فعالیت است.



<http://www.handicapcenter.com/?p=3750>

مصاحبه همشهری محله با معلولین موفق منطقه ۴ (۶)

آی‌شا شاه محمدلو - پدر و مادرش در دوران راهنمایی او متوجه غده ای در کمر مرتضی شدند و او بعد از دو عمل جراحی، قطع نخاع شد. تصور کردنش سخت است که نوجوانی در دوران بلوغ، شیطنت و فعالیت، در زمانی کوتاه برای همیشه زمین گیر شود و داشتن پاها را فراموش کند. نیازهای اصلی او مثل راه رفتن، دویدن، بازی کردن، با هم محله ای ها مسافرت رفتن همگی از زندگی او حذف شد و به جای همه آنها خدا صبر و طاقت و پذیرش به او هدیه کرده است.

دور دنیا در هشتاد روز

نام و نام خانوادگی: سید حسن مقیمی

متولد: ۱۳۶۰/۱۲/۱۲

تحصیلات: کاردانی آی- تی

معلولیت: به دلایل مادرزادی، معلولیت از دست

فعالیت: نقاش رنگ روغن - ورزشکار حرفه ای در رشته های دو میدانی، دوچرخه سواری و

کوهنوردی - و تا به امروز چهل و دو هزار کیلو متر رکاب، دور دنیا را رکاب زده است

تأهل: در شرف ازدواج

دوران کودکی یادش بخیر. کارتونهایی با انیمیشن های ابتدایی، ولی با مفهوم بالا و انسانی. مثل "هاج زنبور عسل" که مفهوم قشنگ مادر را در دوران کودکی بیشتر به ما آموخت. "نل" که وفاداری به پدر بزرگ و مغلوب نشدن در برابر ظلم را به ما یاد داد و خانواده "دکتر ارنست" که پذیرفتن و کنار آمدن با شرایط سخت را به ما یاد آوری کرد و این یعنی هر چقدر هم شرایط سخت و امکانات نا چیز باشد، انسانها با ابتکارات و خلاقیتشان می توانند زندگی را برای خودشان راحت تر کنند. همین طور کارتون "دور دنیا در هشتاد روز" که انیمیشن جذاب و دیدنی و به دور از واقعیتی بود که در آن دوران دیدیم. و شاید هم گاهی با خودمان آرزو می کردیم، که روزی ما هم دور دنیا را در هشتاد روز بزنیم.

و حالا این آرزو برای گروهی توانمند تحقق یافته است، آن هم نه با کشتی، قطار، هواپیما و یا حتی خود رو. بلکه با دوچرخه و جالب تر آن که دو نفر از این گروه سه نفره، دارای معلولیت هستند تا دوباره به همه یاد آوری کنند که افراد سالم با دستها و پاها و اعضای بدن سالم، چقدر از بدنشان در راه اهداف بزرگ استفاده می کنند. می بینیم که در اقشار مختلف مردم، با امکانات مالی و سطح فرهنگهای مختلف داشتن اعضای سالم را جزء واقعیت می دانند و نداشتن آنها را غیر ممکن. شاید امکانات رفاهی بیش از اندازه، باعث شود که حتی لحظه ای هم نخواهیم به نداشتن اعضاء بدنمان فکر کنیم و مثلی است که می گوید: "کفش راحت، داشتن پای سالم را از یاد آدمها می برد."

و ای کاش، حتی برای لحظاتی خودمان را در شرایط سخت قرار دهیم و برای لحظه ای نداشتن یک عضو بدنمان را تصور کنیم، شاید بعد از آن باشد که برای ساعاتی قدر عضو سالممان را بدانیم.

سید حسن مقیمی که به طور مادر زادی از دو دست معلولیت دارد تا به امروز در انجام هیچ یک از کارهایش نمانده است و چه بسا کارهای سنگین، طاقت فرسا و افتخار آفرین را با هدف نشان دادن توانمندیهای معلولان در کنار افراد سالم، به انجام رسانده است.

او از سال ۱۳۷۹ به طور حرفه ای ورزش را شروع می کند. شش سال اول را دو میدانی کار کرده و بعد از آن رشته تخصصی اش، دو چرخه سواری و کوهنوردی است. او به همراه دو نفر از دوستانش با نامهای نفیسه صنایع زیبا و مهدی بنیادی، تا به امروز چهل دو هزار کیلو متر را با دوچرخه رکاب زده اند. یکی از مسیرهای این گروه که گروه "امید" نام دارد، به ترتیب از ایران، ترکیه، یونان، ایتالیا، فرانسه، بلژیک، هلند، اتریش، آلمان، سوئد و نروژ، به مسافت دوازده هزار کیلومتر بوده است. آنها در فروردین سال جاری این سفر را آغاز کردند و چهار ماه بعد، در تیر ماه به ایران باز گشتند.

قسمت زیباتر سفر حسن و دوستانش بر پای نمایشگاه هایی از آثار کاریکاتور معلولان ایران است که در کشور های مختلف بر گزار می کنند. این گروه با هدف والایی که دارند، نه تنها توانمندیهای خود را به نمایش می گذارند، بلکه هوای توانیابان هم وطن خود را هم دارند و اگر آنها شرایط سفر، مثل این گروه را ندارند، گروه امید آثار این هنرمندان را که شرایط خاصی هم برای جا به جا کردن می طلبد، با خود تا هزاران کیلومتر دور تر می برند تا توانایی توانیابان ایرانی را به همه آدمهای دنیا نشان دهند.

هر توانیاب، یک درخت

این گروه برنامه دیگری هم در کشور های مختلف دارند. با هماهنگی که گروه امید با شهرداریهای شهر های مختلف انجام می دهد، در چند روزی که این گروه در هر شهری اقامت دارد همه معلولان آن شهر با نماد صلح درختی در شهر خودشان می کارند و هر معلول یک درخت با دست خودش به یاد گار می گذارد.

پشتیبانی سفارتها

همچنین این گروه با انجمن بین المللی معلولان اروپا در ارتباط است و همه هماهنگی ها از قبل با این انجمن انجام می شود. این انجمن علاوه بر حمایتهای مالی، هر گونه مسائل پشتیبانی

ایمنی و اقامتی را به عهده گرفته است. در این میان سفرای ایران در کشور های مختلف، همکاری قابل توجهی با این گروه داشته اند. از جمله آقای آهنی، سفیر ایران در پاریس و کنسولگریهای میلان در ایتالیا، و هلند که از هر نظر از این گروه حمایت کردند. سفر آینده این گروه در نوروز امسال است که اروپا گردی با نشان صلح خواهد بود. و شعار آن: " همه با هم برای زندگی بهتر " است.

نمایشگاه در رعد الغدیر

سید حسن از سال ۱۳۷۹ با مرکز رعد الغدیر آشنا شده است و علاوه بر آموزشهای مختلفی که در این مرکز دیده است، در حال حاضر مشغول به تکمیل زبان انگلیسی در این مرکز است. زبانی که ابزار اوست برای ارتباط قوی تر در خارج از کشور و تأثیر گذاری بیشتر. در میان سه عضو گروه امید، نفیسه صنایع زیبا فرد سالمی است که به همراه دو نفر دیگر هزاران کیلو متر را رکاب زده است او که حرفه اش عکاسی است و در انجمن باور فعالیت می کند، بیشتر سوژه هایش توانیابان و فعالیتهای آنهاست و دوست دارد که تواناییهای آنها را به تصویر بکشد. هفته گذشته نمایشگاهی از آثار او در رعد الغدیر مرکز هنگام بر پا شد که به همراه آن کاریکاتوریست های معلول نیز کارهیشان را در این نمایشگاه در معرض دید باز دید کنندگان گذاشتند. نمایشگاه بعدی او در فرهنگسرای پرواز، انجمن دوستی ایران - برزیل، رعد الغدیر شعبه یافت آباد و سازمان اکو خواهد بود.

تور ایرانگردی

او زمان بین سفر هایش در داخل ایران به بطالت نمی گذراند و به همراه دوستان معلول دیگرش تور های گردشگری و طبیعت گردی برای انجمن های مختلف مثل باور و رعد بر گزار می کند. از جمله تور عکاسی گیلان و مراغه و مهاباد که همه این برنامه ها توسط خود توانیابان انجام می شود.

مرتضی کشاورز

رباب عاشق زندگیست و من عاشق ربابم

نام و نام خانوادگی: مرتضی کشاورز

متولد: ۱۳۴۹/۱۱/۲۱

معلولیت: قطع نخاع به دلیل غده ای در کمر

متأهل و همسر رباب فتوحی (شاعر)

شغل: صاحب مغازه (بازی رایانه ای)

در شماره قبل با شاعر جوان و معلول محله مان ، رباب فتوحی آشنا شدیم . رباب به تازگی ازدواج کرده و همسر او ، مرتضی جوان با انگیزه و پر انرژی است و حرفهای زیادی برای گفتن دارد

چهره بسیار قانع و آرامی دارد و انگار هر لحظه در حال شکرگزاری است. گویی یک بند انگشت هم از دستانش کم نشده است؛ اولین بار او را در مراسم افطاری که مؤسسه رعد الغدیر در بوستان الغدیر برگزار کرده بود دیدم. آنجا بود که خیلی از دوستان و هم دوره ای های مرتضی و رباب پیوند مشترکشان را تبریک گفتند.

پدر و مادرش در دوران راهنمایی او متوجه غده ای در کمر مرتضی شدند و او بعد از دو عمل جراحی ، قطع نخاع شد. تصور کردنش سخت است که نوجوانی در دوران بلوغ ، شیطنت و فعالیت، در زمانی کوتاه برای همیشه زمین گیر شود و داشتن پاها را فراموش کند. نیازهای اصلی

او مثل راه رفتن، دویدن، بازی کردن، با هم محله ای ها مسافرت رفتن همگی از زندگی او حذف شد و به جای همه آنها خدا صبر و طاقت و پذیرش به او هدیه کرده است.

مرتضی می گوید: "بعد از آن اتفاق، دو سال طول کشید، تا خودم را پیدا کنم؛ چرا که افسردگی به من اجازه نمی داد، تا دنیایم را آنچه که هست ببینم، شاید باور نمی کردم که واقعیت تغییر کرده است و من دیگر آن مرتضی با آن توانایی قدیم نیستم."

ولی او بر این مسئله غلبه می کند و خودش را در جامعه پیدا می کند. او یکی از مهمترین و مؤثرترین دلایل دیدن واقعیت را کمکهای پدر و مادر و خانواده اش می داند. او می گوید، "اگر آنها کمک نمی کردند، خیلی بیشتر از آنچه که باید، در دوران افسردگی می ماندم و نتایج بسیار مخربی داشت" همچنین می گوید: "پدر و مادرم به رحمت خدا رفته اند و بعد از رفتن آنها، من تنها زندگی کردم تا این که با رباب ازدواج کردم. در مدت تنهایی نود درصد کارهایم را خودم و ده درصد آنها را خواهرها و برادرهایم انجام می دادند. و سعی می کنم از وقتم بهترین استفاده را ببرم و در کل هیچ وقت بیکار نیستم."

ازدواج شیرین

دلیل آشنائی ما، مادر رباب بود. آن زمان من موتور سه چرخه داشتم که به نظر مادر رباب جالب آمد و در مورد آن کَلّی پرس و جو کرد تا ببیند برای دخترش، رباب مناسب است یا نه. ولی انگار آن موتور سه چرخ من را به رباب رساند و من را خوشبخت کرد. او ایل آشنائی با این که رباب را تقریباً شناخته بودم، ولی اصلاً او را ندیده بودم؛ شاید دلش آنقدر دریایی بود که دیگر چهره اش برایم مهم نبود. حتی زمانی که قرار شد با هم ازدواج کنیم. او به زندگی، رنگ و بوی عشق بخشیده است. در خانه ما همه چیز مرتب و منظم و با سلیقه چیده شده است و دستپخت همسرم بسیار عالی و خوشمزه است. در واقع خانه داری رباب مانند زن های دیگر است. قبل از ازدواجمان اطرافیان می گفتند: "برای گذران زندگی باید پرستار شبانه روزی بگیرد، تا هم مواظبتان باشد و هم کارهای منزلتان را انجام دهد. ولی از آنجایی که رباب همه

کارهایش پر از عشق و علاقه به زندگی است، هیچ کاری زمین نمی ماند. و در هیچ شرایطی به فرد دیگری برای کمک نیازی نداشتیم.

مثلث معلول - خانواده - سازمان های حمایتی

مرتضی میگوید: "از خانواده ها میخواهم بیش از حد لازم به معلولشان رسیدگی نکنند چرا که این کار باعث می شود تا معلول برای زندگی روز مره و اهدافش هیچ تلاشی نکند. خانواده ها باید کمک کنند تا معلول هر چه سریع تر مستقل شود و بیشتر کارهایش را خودش انجام دهد. به یک معلول وابسته میگویم چرا ازدواج نمی کنی و زندگی ات را خودت اداره نمی کنی؟ واو می گوید چه طور این کارها را انجام دهم؟ وقتی که پول و امکانات نیست و من می گویم: این حرفها بهانه است، خانواده و سازمان های حمایتی می توانند کمک خوبی برای تو باشند، ولی عامل اصلی خودت هستی که می توانی به خودت کمک کنی."

چه خوب می شود اگر معلول ها با هم ازدواج کنند

خانواده ها همیشه برای ازدواج معلولشان دنبال یک فرد سالم می گردند، در حالی که شاید ظاهراً کارها به خوبی پیش برود و یک فرد سالم بهتر از فرد معلول بتواند همسرش را اداره کند ولی چون از لحاظ جسمی و به دنبال آن فکری و روحی درک متقابل وجود ندارد، این رابطه مثل رابطه معلول و پرستارش می ماند که هیچ گونه ارتباط عاطفی وجود نخواهد داشت و شواهد علمی نشان می دهد، بیشتر ازدواجهای بین زوج معلول و غیر معلول ختم به شکست می شود.

مرتضی از زندگی اش به نتیجه های قشنگی رسیده است:
او می گوید: "فهمیده ام که برای زندگی نباید خیلی برنامه ریزی بلند مدت داشت.
فهمیده ام که از زندگی نباید خیلی انتظار داشت .
فهمیده ام که من و رباب هر روز را زندگی می کنیم.
فهمیده ام که زندگی من و رباب ، ساده، شیرین و صمیمی است.

لطف بهزیستی

من وهمسرم برای رفت و آمد بسیار مشکل داشتیم ،تا این که مجبور شدیم، یک پراید مخصوص معلولان ،به مبلغ یازده و نیم میلیون تومان که پانصد هزار تومان از این مبلغ را بهزیستی داد خریداری کنیم،آن هم بعد از طی مراحل بسیارپیچیده ثبت نام و نوبت و ...
خدا را شکر که از لحاظ مالی به بهزیستی وابسته نیستیم وگرنه یک روز هم نمی شد با مبلغ اندکی که به هر معلول می دهند، زندگی کرد.

<http://www.kmt22.org/view/156/6-4-منطقه-موفق-معلولین-محله-با-معلولین-موفق-منطقه-4-6>

معرفی و مصاحبه با خانم فهیمه تقوی طبری از اعضاء موفق جامعه معلولین

وارد بازارچه خیریه شدم پر بود از صفا و صمیمیت و مهر . غرفه ها رو یکی یکی نگاه می کردم چیزی نظرم رو جلب کرد خانمی جوان و خوش برخورد در حال ساختن عروسکهایش بود رفتم جلو و سلام کردم بعد خودمو معرفی کردم با همون لبخند و صمیمیت جوابمو داد و از ش سوال کردم او جواب داد و.....

گفت : فهیمه تقوی طبری هستم . سی و ... ساله که روی ویلچر نشستم اما محکم ایستادم . مدت ۱۷ ساله که دارم عروسک میسازم و شاگردای زیادی رو هم آموزش دادم . با اینکه سختی زیادی در کارام هست اما تونستم به لطف خدا از پشش بر پیام و الان یه هنر خوب که تا حدودی درآمد زا هم هست به مردم هدیه می کنم . توی این مسیر دشوار خیلی ها به من کمک کردن (پدر و مادر دوستام و) اما من بهترین همراه رو واسه خودم برادرم فرشاد تقوی طبری میدونم .مهندس فرشاد هر روز نو میاره و میبره با اینکه سرش خیلی شلوغه اما سر موقع به من توی کارام کمک می کنه و یه بار هم به عنوان برادر نمونه انتخاب شد و جایزه گرفت .

گفت : شادم خوشحالم و خوشبختم و از این که هستم راضی ام و خدا رو شکر میکنم .
گفت : بزرگترین آرزوم اینه که تمام نابیناها ی دنیا یه روز بتونن با چشماشون ببینند و.....
من به خودم گفتم اون یه عمر پا نداره اما چشم واسه نابینا آرزو میکنه ... خوش بحالش
براش آرزوی موفقیت کردم و ازش خداحافظی کردم اما همش توی ذهنم سوال بود مگه
میشه ...

طالبعلی پورشریعه

<http://mazsdp.blogfa.com/post/29>

علی تیموری

علی تیموری دانشجویی ۲۲ ساله است که متأسفانه ۱۵ روز پس از مراسم نامزدی، در حالی که مشغول کار آرماتور بندی ساختمان بوده، دچار برق‌گرفتی با برق فشار قوی می‌شود و پزشکان مجبور به قطع هر دو دست او می‌شوند. امکانات مالی خرید دست مصنوعی برای علی وجود ندارد. نامزد علی پس از حادثه و قطع دستان وی نیز همچنان عاشقانه او را دوست دارد و جای دستان علی را در انجام امور شخصی‌اش گرفته است



معلولین موفق ، معلولینی که همت و اراده پولادین خود محدودیت رو از فکر خود ربوده اند و پا به پای انسانهای سالم مشغول به فعالیتند

علی حاجیزاده

معلول از ناحیه دو پا در مغازه سوپری که خود مدیریت میکند مشغول به کار است.







MEHR NEWSAGENCY
Photo: Abbas Mohamadi



MEHR NEWSAGENCY
Photo: Abbas Mohamadi

احمد غلامی

معلول از دوپا در تاکسی تلفنی که خود مدیریت آن را بر عهده دارد.



MEHR NEWSAGENCY
Photo: Abbas Mohamadi



MEHR NEWSAGENCY
Photo: Abbas Mohamadi

عنایت حیدری

معلول از دو پا در ماشین شویی تحت مدیریت خود مشغول به کار است.



MEHR NEWSAGENCY
Photo: Abbas Mohamadi



MEHR NEWSAGENCY
Photo: Abbas Mohamadi

عنایت حیدری در منزل شخصی مشغول به کارهای تزیینی با چوب است.



MEHR NEWSAGENCY
Photo: Abbas Mohamadi



MEHR NEWSAGENCY
Photo: Abbas Mohamadi



MEHR NEWSAGENCY
Photo: Abbas Mohamadi



MEHR NEWSAGENCY
Photo: Abbas Mohamadi



MEHR NEWSAGENCY
Photo: Abbas Mohamadi



MEHR NEWSAGENCY
Photo: Abbas Mohamadi



MEHR NEWSAGENCY
Photo: Abbas Mohamadi

مریم روزمند ، فعال هنری که از نعمت دو چشم محروم است



<http://shadabtor.ir/> معلولین-موفق

کارت شناسایی هوشمند دانشجویی

Electronical Post-Graduate Student Card

نام خانوادگی و نام : نظری گندشمین - محمد

شماره دانشجویی:

موفقیت

نام پدر:

موفقیت

موفقیت

کد ملی:

رشته تحصیلی: روانشناسی عمومی

مقطع: کارشناسی ارشد

تاریخ اعتبار:

موفقیت

دانشگاه محقق اردبیلی

کد ده رقمی

شخصی



جمهوری اسلامی ایران

سازمان بزرگساز کشور



نام و نام خانوادگی: محمد نظری گندشمین

نوع معلولیت: جسمی حرکتی

شدت معلولیت: خیلی شدید ۹۶٪

استان: اردبیل

مدیر کل بهداشت

مدیر کل بهداشتی

آنچه یک معلول (محمد نظری گندشمین) می اندیشد

محمد نظری گندشمین

کارشناس ارشد روانشناسی

کارشناس امور بهزیستی

09143542328

M.N.G

۹۶٪

معلولیت

با ۴٪
به دنبال موفقیت

Nazaribest@yahoo.com

nazaribest.samenblog.com

<http://ketabesabz.com/authors/1505/محمد-نظری-گندشمین>

